



فروش سهام کارخانجات دولتی
اصل سوم انقلاب شاه و ملت

تاریخ

برای سال چهارم طبیعی و ریاضی
و خانه‌داری

توانا بود که دانا بود
وزارت آموزش پرورش

+

توانا بود هر که دانا بود

فصل اول در بیان
مباحث کلیه
شماره اول

۱۳۵۱

وزارت آموزش و پرورش



تاریخ

برای سال چهارم طبیعی و ریاضی

و خانه داری

این کتاب که به وسیله آقایان : حسین محبوبی اردکانی ،
دکتر محمد اسماعیل رضوانی ، احمد ذکائی آشتیانی ،
ابوالقاسم محمدیان ، حسین برزگر ، عزت‌الله بهاری
نگارش یافته ، بر طبق ماده ۳ قانون کتابهای درسی و
اساسنامه سازمان کتابهای درسی ایران برای کنترس در
دبیرستانها برتریده شده است .

حق چاپ محفوظ

چاپ و توزیع از :



۱۳۵۱

چاپ از : کیهان





فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
	بخش اول - تاریخ ایران از اسلام تا دوره صفوی
	فصل اول - ظهور اسلام و تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در
۲	تمدن اسلام
	فصل دوم - جنبشهای اولیه ایرانیان در راه احیای استقلال
۲۲	سیاسی ایران
	فصل سوم - مبارزه‌های سلسله‌های طاهریان ، صفاریان ،
	دیالمه با خلفای عباسی برای تحکیم مبانی
۲۸	استقلال ایران
۲۸	۱ - طاهریان
۳۱	۲ - صفاریان
۳۹	۳ - دیالمه - الف - زیاریان
۴۳	ب - بوئیان
	فصل چهارم - اشاره مختصری به سلسله‌های غزنویان ،
۵۱	سلجوقیان و خوارزمشاهیان
۵۱	۱ - غزنویان
۵۸	۲ - سلجوقیان
۶۸	۳ - خوارزمشاهیان

قسمتی از پیام شاه آریامهر

در کنفرانس دبیران تاریخ و جغرافیا در تبریز - تابستان ۱۳۴۸

مفهوم تاریخ امروز دگرگونی یافته که گذشته از این مفهوم استنباطی شد فرق کرده است، امروز تاریخ به صورت یک علم اساسی و با مفهومی کاملاً فنی و تحتی درآمده و عملاً حال آزمایشگاهی رایج است که در آن تنها جریان وقایع و حوادث، بلکه علل این وقایع و عواملی که آنها را بوجود می‌آورند مورد تحلیل و تجزیه دقیق و فنی قرار می‌گیرند تا حاصل این تجزیه و تحلیل برای ساختن تاریخ آینده مورد استفاده واقع شود. بدیهی است در ایران امروز، که تاریخ بسیار کهن و پر حادثه گذشته ما ورق خورده و نخستین صفحات تاریخ افتخار آمیز آینده ما در حال نوشته شدن است، وظیفه‌ای که از ما بابت این تحلیل و تجزیه بر عهده سلطان این رشته است از نظر تربیت آگاهی و فنی نسل جوان کشور اینجستی جهانی دارد.

بخش اول

تاریخ ایران از اسلام تا دوره صفوی

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۷۲	فصل پنجم - اثرات حمله مغول و تیمور
	فصل ششم - اوضاع اجتماعی و اداری ایران از دوره
۸۳	طاهریان تا دوره صفوی
۸۳	الف - اوضاع اجتماعی
۸۷	ب - اوضاع اداری
	بخش دوم - تاریخ عمومی
۹۶	فصل اول - اختراعات در قرون جدید
	فصل دوم - علوم و ادبیات و نمایندگان معتبر آن در قرن
۱۰۱	هفدهم و هجدهم در اروپا
۱۰۱	۱ - علوم
۱۰۹	۲ - ادبیات

فصل اول

ظهور اسلام و تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلام

۱- ظهور اسلام

معنی کلمه اسلام - اسلام از ماده (س ل م) اشتقاق یافته و این

کلمه به سه معنی بکار برده شده است :

صلح و سازش، سلامتی، اطاعت و فرمانبرداری .

این کلمه به نص صریح قرآن نام دینی است که شارع آن، حضرت

محمد (ص) می باشد .

هدف اسلام - هدف اسلام دو چیز بود :

۱ - برانداختن رسوم کهنه و فاسد که مهمتر از همه شرك و

بت پرستی بود .

۲ - برتری دادن به کسانی که پیرو حق و پرهیزکار بودند .

نمونه عالی تأثیر این هدف جامعه‌ای بود که در صدر اسلام بوجود

آمد و همه از فقیر و غنی، وضع و شریف با اعتماد و آرامش در کنار هم

برادر و برابر زندگانی می کردند .

پیغمبر اسلام - پیغمبر اسلام محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب

است که از قبیله قریش و از خاندان هاشم بود و در سال چهل و دوم

سلطنت انوشیروان (در فاصله بین سالهای ۵۶۹-۵۷۱ میلادی) در شهر
مکه تولد یافت (۱۲ یا ۱۷ ربیع الاول عام الفیل).

مکه و قریش - شهر مکه به علت وجود خانه کعبه در آن ، و

واقع بودن بر سر راه بازرگانی، مهمترین مرکز اجتماع عرب در آن

روز بشمار می آمد و خانه کعبه بزرگترین مرکز مذهبی اعراب و محل

نگاهداری بت‌های متعدد و مختلف آنان و مکانی مقدس و محترم بود .

زمانی که پیغمبر اسلام متولد شد فرمانروایی مکه و اداره امور

کعبه در دست قبیله قریش و ریاست این قبیله با عبدالمطلب جد پیغمبر

بود و از این رو پیغمبر در محیط خود از خاندانی نجیب و شریف و مشهور

بود و همه مردم مکه او را به شرافت حسب و نسب می شناختند .

کودکی و جوانی پیغمبر - چون پیغمبر دیده به جهان گشود

پدرش عبدالله در گذشته بود بنابراین جدش عبدالمطلب که رئیس و

بزرگ مکه بود از او نگاهداری می نمود ، در شش سالگی ، مادرش

آمنه درگذشت و در هشت سالگی جد خود را از دست داد و کفالت او

به عده عمّش ابوطالب فرزند عبدالمطلب که به جای پدر به ریاست

مکه رسیده بود قرار گرفت .

دوران کودکی پیغمبر گاهی به چوپانی و زمانی به خدمت جدّ

و عمّش گذشت و از همان آغاز جوانی در میان مردم مکه به حسن خلق

و مخصوصاً به امانت و درستی مشهور شد بطوری که او را محمد امین

۱- عام در عربی به معنی سال است و عام الفیل را از آن جهت به این نام

می خوانند که در آن سال حبشها می خواستند با سپاهی که فیل جنگی داشتند

مکه را بگیرند .

می خواندند .

کار عمدۀ قبیلهٔ قریش بازرگانی بود و سران این قبیله هم به همین کار اشتغال داشتند و از این رو پیغمبر در سیزده سالگی باعمش ابوطالب به منظور بازرگانی به شام رفت و در این سفر فضایل اخلاقی او بیش از پیش نمایان گشت .

خدایچه - در بیست و پنج سالگی نیز از طرف یکی از زنان ثروتمند قریش به نام خدیجه به منظور بازرگانی به شام رفت و در نتیجهٔ ابراز لیاقت و کفایت و امانت و احتمالاتی که نسبت به مقام پیغمبری آیندهٔ او می رفت خدیجه که چهل سال داشت طالب همسری بسا او شد و پیغمبر به رضایت عمش آن زن را به عقد خود در آورد .

این ازدواج در چشم ظاهرینان قریش بر عظمت قدر و مقام حضرت محمد افزود و او را دارای زندگی مرفهی ساخت و به آن حضرت مجال داد که از آن پس روزگار را به تفکر و عبادت و اندیشهٔ بهبود اجتماع خود و اصلاح معتقدات مردم بگذراند .

بعثت پیغمبر - حضرت محمد در چهل سالگی موقعی که در یکی از کوههای اطراف مکه از مردم گوشه گرفته بود از طرف خداوند به پیغمبری برگزیده شد^۱ و جبرئیل بر او نازل گشت و اولین آیهٔ قرآن را بر او خواند . پیغمبر که در نتیجهٔ این واقعه تغییر حالی در خود احساس می کرد به خانه نزد خدیجه آمد و موضوع را به او گفت . خدیجه از گفته‌ها و نوشته‌هایی که پیشینیان نسبت به پیغمبری محمد گفته و نوشته بودند گفتار آن حضرت را تصدیق کرد و به وی ایمان

۱- ۲۷ رجب سال چهارم از عام الفیل .

آورد و پس از او **علی بن ابی طالب** که در خدمت پیغمبر بسر می برد قبول دعوت اسلام نمود .

مبارزه با کفار - تا سه سال دعوت پیغمبر نهانی بود و پس از آنکه علنی گشت بت پرستان قریش به دشمنی با او برخاستند و او و یاران معدودش را مورد اذیت و آزار قرار دادند چه می دیدند که پیغمبر به قصد تغییر نظام اجتماعی آنان برخاسته و کوچک و بزرگ و توانگر و بینوا را در نظر اسلام برابر دانسته ، امتیازات بی اساس آنان را گمراهی می شمارد .

هجرت پیغمبر - پیغمبر سیزده سال در مکه مردم را بدخدای یگانه دعوت می کرد و کفار قریش نیز بشدت با او مخالفت می کردند ولی تا ابوطالب زنده بود مخالفت آنها از توهین و افترا و زشتگویی و احیاناً صدمهٔ بدنی در حین نماز و امثال آن تجاوز نمی کرد و نمی توانستند خیلی به پیغمبر صدمه بزنند و بیشتر به تازه مسلمانان می پرداختند و آنها هم با کمال قوت قلب و ایمان از دین خود دفاع ، و آزار و شکنجه را تحمل می نمودند .

چون ابوطالب در گذشت کفار تصمیم به قتل پیغمبر و برانداختن اسلام گرفتند از این رو پیغمبر یاران خود را به حبشه فرستاد و خود اندکی بعد پوشیده از مکه بیرون آمد و به مدینه مهاجرت فرمود (۶۲۲ میلادی) .

مردم مدینه که از پیش با پیغمبر آشنا گردیده و عده‌ای از آنان نیز به دین وی گرویده بودند مقدم پیغمبر را گرامی شمردند و او را

به سروری خود پذیرفتند و حمایت و یاری او را برعهده گرفتند و با تشریف فرمایی آن حضرت اختلاف و نفاق دامنه دار میان خود را برانداختند و گردن به اطاعت آن حضرت نهادند .

پیغمبر در مدینه استقرار یافت و مهاجران حبشه و مسلمانان مکه را به آن شهر فراخواند . این عده از مسلمانان را که از خارج به مدینه آمدند مهاجران گویند و مردم مدینه را که به یاری پیغمبر برخاستند انصار و شهر مدینه هم که به نام یثرب خوانده می شد به نام پیغمبر به مدینه النبی یعنی شهر پیغمبر مشهور گشت . چنانکه امروز هم چنین است و آن را به اختصار مدینه می گویند .

پیغمبر در مدینه - پس از استقرار در مدینه پیغمبر نخستین کاری که کرد برقرار کردن برادری بین مسلمانان و مهاجران و انصار بود تا همه بدانند که باید برادروار و متحد باهم زندگانی کنند و در پیشرفت اسلام کمک نمایند . در سال دوم هجرت پیغمبر مأمور به جهاد یعنی جنگ در راه خدا شد و مسلمانان را بدین امر خواند .

غزوه بدر - کلمه غزوه به معنی جهاد مقدس در راه خداوند است و جنگهایی را که خود پیغمبر در آن حضور داشته مورخان اسلامی به نام غزوه نامیده اند که جمع آن غزوات است .

نخستین جنگ مهم با کفار غزوه ای بود که در محل بدر نزدیک مدینه و در سر راه مکه اتفاق افتاد ، در این جنگ مسلمانان غالب ، و رؤسای کفار کشته شدند . بزرگترین دشمنان پیغمبر یعنی ابوجهل بقتل رسید و روحیه مسلمانان تقویت یافت چه آنها ، هم از حیث عده ،

و هم از حیث اسلحه و ساز و برگ خیلی کمتر و ضعیف تر از کافران بودند و با وجود این به یاری پروردگار بر آنان پیروز گشتند .

غزوه احد - در سال بعد یعنی سال سوم هجرت ، ابوسفیان رئیس خانواده بنی امیه که تازه به ریاست مکه رسیده بود و با اینکه از قریش بود از مخالفان سرسخت پیغمبر بشمار می رفت به انتقام کشته شدگان جنگ بدر رو به مدینه آورد . مسلمانان برای مقابله آماده شدند و جنگ در دامنه کوهی به نام احد روی داد .

پیش از جنگ ، پیغمبر عده ای از مسلمانان را به نگاهداری یکی از گذرگاههای کوه احد و ادا داشت و مسلمانان فاتحانه با دشمن جنگیدند و پس از پیروزی به جمع آوری غنایم پرداختند . طمع غنیمت نگهبانان گذرگاه را به ترك پایگاه خود و ادا داشت و با آنکه پیغمبر توصیه فرموده بود که هر اتفاقی افتاد محل را از دست ندهید ، غالب آنان رو به میدان جنگ نهادند . کافران که در حال فرار این وضع را دیدند برگشته از آن راه به دنبال مسلمانان افتادند و از پشت سر به آنان حمله نمودند در نتیجه جنگ از نو برپا شد و به ناکامی مسلمانان منجر گشت . در این جنگ پیشانی و دندان پیغمبر شکست و حمزه عموی او کشته شد و عده ای از مسلمانان بقتل رسیدند با این حال کافران نتوانستند از موفقیت خود استفاده نمایند و به مکه برگشتند تا در سال بعد کار پیغمبر را یکسره نمایند .

غزوه خندق - این غزوه در سال پنجم هجرت اتفاق افتاد و آن را از این حیث غزوه خندق گفته اند که مسلمانان برای اولین بار به اشاره سلمان فارسی که از ایرانیان مقیم عربستان و مردی تازه

مسلمان بود دور مدینه را خندقی کردند تا از تجاوز سپاه کافران که قریب ده هزار تن بودند در امان بمانند .

این تدبیر مؤثر واقع شد، و کافران نتوانستند به مدینه نزدیک شوند . ناچار کار به جنگ تن بتن کشید تا هر کس فاتح شد دسته او نیز فاتح باشد . از مسلمانان علی بن ابی طالب (ع) که در این موقع جوانی بود تقریباً سی ساله ، و از کافران عمرو بن عبدود (و د به فتح او و تشدید دال نام یکی از بتهای عرب است) از پهلوانان جنگ آزموده عرب برای جنگ تن بتن تعیین شدند . علی حریف خود را کشت و کافران هزیمت یافته به مکه برگشتند و تفوق قطعی مسلمانان بر کافران ثابت گشت .

علاوه بر این سه غزوه ، پیغمبر جنگهای دیگری هم با مخالفان خود از عرب و یهود کرده است که مجموع آنها را تا ۲۷ جنگ نوشته اند و پس از این سه ، مشهورتر از همه جنگ خیبر است که با یهود اتفاق افتاد و به فتح مسلمانان خاتمه یافت .

فتح مکه - در سال ششم هجرت پیغمبر با کافران قریش پیمانی بست که تا ده سال بین دو دسته جنگ و دشمنی متروک گردد . کافران پس از دو سال آن پیمان را شکستند و به جنگ بایکی از قبایل مکه که با مسلمانان هم سوگند بودند برخاستند . پیغمبر چون این پیمان شکنی را از جانب کافران دید در رمضان سال هشتم هجری عزم تسخیر مکه فرمود . مردم مکه چون از کثرت سپاهیان اسلام مطلع شدند بدون جنگ از در تسلیم در آمدند . پیغمبر فاتحانه به مکه وارد شد و به خانه کعبه در آمد و بتها را شکست و بلال مؤذن خود را فرمود که بر بام

کعبه اذان بگوید . به این ترتیب مرکز مقاومت کافران به دست مسلمانان افتاد و دشمنان پیغمبر بعضی به میل و بعضی از روی اجبار و بنا به مصالح دنیوی قبول اسلام کردند . مهمتر از همه ابوسفیان و پسرش معاویه بودند .

پیغمبر با مردم مکه بمهربانی رفتار کرد و عفو عمومی اعلام داشت و از گناه کسانی که او را آزار واذیت کرده ، از حرم خدا و خانه پدری رانده بودند درگذشت .

این فتح در اسلام تأثیری بزرگ داشت زیرا دیگر نقطه مقاومتی در مقابل مسلمانان باقی نماند . از طرف دیگر به وحدت عربستان کماک کرد و قوم عرب را همه در تحت یک لوا و به اطاعت یک دین در آورد و زمینه وحدت آنان را فراهم نمود و قومی پراکنده و پیریشان را در سایه دین واحد به جهانگیری و کسب قدرت و اعتبار واداشت .

حجة الوداع و غدیر خم - پیغمبر در اواخر سال دهم هجرت

به قصد حج از مدینه به مکه عزیمت فرمود و مسلمانانی را که استطاعت مالی و بدنی داشتند فرمان داد که به اتفاق وی حرکت کنند تا آداب حج را به آنان بیاموزد . این سفر را که آخرین حج پیغمبر است حجة الوداع می نامند .

در بازگشت از این سفر بود که پیغمبر مأمور شد جانشین خود را به مردم معرفی نماید از این رو در وسط بیابان در محل غدیر خم توقف کرد و همه همراهان خود را در آن محل گرد آورد . آنگاه بر بالای بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند رفت و پس از خطبه مفصلی علی را بر سر دست بلند کرده و به مردم فرمود «هر کس که من مولاو

سرور اویم علی هم مولا و سرور اوست»، پس از خاتمه این مراسم به مدینه عزیمت فرمود.

رحلت پیغمبر - در بازگشت از این سفر پیغمبر بیمارگشت و در ۲۸ صفر یا ۱۲ ربیع الاول سال یازدهم هجرت در مدینه رحلت فرمود و در یکی از اتاقهای خانه خود مدفون گشت.

از پیغمبر جز يك دختر **فاطمه زهرا علیها سلام** فرزندی باقی نماند و چهار پسر و سه دختر او در زمان حیات آن حضرت درگذشتند. سن پیغمبر در زمان وفات ۶۳ سال بود که از این مدت چهل سال پیش از بعثت بود و سیزده سال در مکه به دعوت اشتغال داشت و ده سال در مدینه و در مدت بیست و سه سال پیغمبری، پیغمبر توانست از میان مردمی نیمه وحشی و غارتگر و خونریز افرادی را تربیت کند که از جهت ایمان و اخلاق وزهد و پرهیزکاری سرآمد روزگار و هر يك نمونه انسان کامل بودند.

۴- تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلام

پیش از بیان این مبحث باید به دو موضوع زیر باختصار اشاره کنیم یکی تشکیل حکومت اسلامی، دیگر پیدایش تمدن اسلامی و چون در برنامه به این دو موضوع اشاره نشده است ذکر آن به منظور مطالعه دانش آموزان خواهد بود.

تشکیل حکومت اسلامی - پایه حکومت اسلامی را پیغمبر در مدینه نهاد و تا آن حضرت زنده بود حکومت سیاسی و دینی توأم و همه امور در دست آن حضرت بود و از نشانههای حشمت و شوکت پادشاهی

چیزی در آن حکومت دیده نمی شد. مسلمانان همه با هم برابر بودند و امتیاز آنان فقط از جهت تقوی و پرهیزکاری بود و اعقاب آنها هم به جان و دل پیغمبر را فرمانبردار بودند.

خلافت ابوبکر - چون پیغمبر رحلت فرمود گروهی از باران پیغمبر توانستند به نام (اجماع) **ابوبکر** پدر زن آن حضرت را بخلافت بردارند.

خلافت ابوبکر به علت زیادی سن او چندان طولی نداشت و در دو سال و سه ماه و ده روز تجاوز نکرد. در این مدت کوتاه ابوبکر مسلمانانی را که سر از اطاعت او باز زده بودند مطیع نمود، مدعیان نبوت را بر انداخت، قرآن را جمع و تدوین نمود و مقدمات تسخیر ایران و شام را فراهم کرد و در مرض موت، عمر را که پدر یکی دیگر از زنان پیغمبر بود به جانشینی خود تعیین نمود.

خلافت عمر بن الخطاب، ده سال و شش ماه و هشت روز طول کشید. عمر که مردی اداره کننده و مدبّر بود بنیان حکومت اسلامی را محکم کرده و بر وسعت آن افزود. در زمان او ایران و شام و فلسطین و مصر به تصرف مسلمانان درآمد و مبدأ تاریخ هجری به اشاره یکی از ایرانیان تعیین گشت و شهرهای **کوفه** و **بصره** در عراق و **فسطاط** در مصر بنیان نهاده شد و ترتیب درآمد و هزینه کشورهای اسلامی به تقلید از دیوانهای دولتی ایران منظم گشت. و سرانجام عمر در او آخر ذی الحجه سال ۲۳ هجری به دست **فیروز** نام ایرانی ملقب به **ابولؤلؤ** بقتل رسید.

خلافت عثمان - پس از عمر **عثمان بن عفان** که از بنی امیه بود بدخلافت رسید و او قریب به دوازده سال خلافت کرد. در زمان خلافت

که به وسیله جد او نهاده شده بود نگاه دارد .

خلافت بنی امیه - از آن پس خلافت و حکومت اسلامی مستقیماً به دست بنی امیه که در تمام مدت پیغمبری پیغمبر از دشمنان جدی آن حضرت و حتی پیش از تولد آن حضرت هم با خانواده او با وجود خویشاوندی نزدیک مخالف بودند افتاد و بکلی وضع حکومت اسلامی عوض شد . معاویه برای خود دستگاه سلطنتی فراهم نمود و رویه پادشاهان ایران و روم را تقلید کرد بیت المال مسلمانان را که متعلق به همه مسلمانان بود به خود اختصاص داد و به زور پول و شمشیر مسلمانانی را که با او مخالف بودند مطیع ساخت و یا از میان برداشت و پس از ۱۹ سال حکومت جابرانه درگذشت (سال ۶۰ هجری) و پیش از مرگ ، پسر خود یزید را ولیعهد ساخت .

دوره حکومت یزید آلوده ترین ادوار خلافت اسلامی است . در آن دوره فاجعه جانسوز کربلا بوقوع پیوست و شهر مدینه از طرف سپاهیان شامی یزید قتل عام شد و به حرم خداوند تجاوز و خانه کعبه از ناحیه آنان سنگباران گردید . اگر دوره حکومت سه ساله یزید ادامه می یافت چه بسا که به فجایع سخت تری می انجامید . نتیجه این ستمگریها این شد که خاندان ابوسفیان پس از یزید نتوانستند به حکومت خود ادامه دهند و معاویه دوم پس از اندک زمانی از خلافت استعفاداد و شعبه دیگر از بنی امیه یعنی اولاد مروان بن حکم سلطنت را به دست گرفتند و به صورتی دیگر به فجایع و ستمگریهای خود ادامه دادند که از همه آنها مهمتر انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی بود به حکومت عراق (ایران و عراق امروزی تا حدود هندوستان و سواحل و جزایر خلیج

عثمان مسلمانان فتح ایران را تکمیل ، و جزیره قبرس و سرزمین تونس را تسخیر کردند ولی به علت نفوذ افراد خاندان بنی امیه در او ، عثمان از روش پیشینیان منحرف شد و زمام کارها را به دست افراد دنیاپرست داد . از این رو جنبه دنیوی حکومت اسلامی بر جنبه دینی آن غالب آمد و باعث پیدا شدن نفاق و اختلاف در میان مسلمانان و شورش بر ضد عثمان گشت . بالاخره هم عثمان جان بر سر این کار نهاد (ذی الحجه ۳۵ هجری) . مرگ یزدگرد سوم آخرین شاهنشاه ساسانی در خلافت عثمان اتفاق افتاد (۳۱ هجری) .

خلافت علی (ع) - پس از عثمان مردم با علی بن ابی طالب (ع) بیعت کردند . علی در آغاز خلافت خود با مخالفت معاویه که از سران خاندان بنی امیه و حاکم شام و دارای دستگاه سلطنتی بود مواجه شد ، کسان دیگری از صحابه پیغمبر هم که طمع ریاست و حکومت داشتند با آن حضرت به دشمنی برخاستند و آن حضرت در مدت چهار سال و نیم خلافت خود سه جنگ (جمل ، صفین ، نهروان) با آنان کرد ولی به علت تشمت افکار مسلمانان و انحراف آنان از سیره و روش مسلمانان زمان پیغمبر ، به دفع فتنهها و قلع و قمع مخالفان قادر نیامده در ۱۹ رمضان سال چهارم هجرت در مسجد کوفه به وسیله یکی از مخالفان خود از پا در آمد و دو روز بعد از آن رحلت فرمود .

خلافت حسن (ع) - پس از علی فرزند بزرگ او امام حسن به خلافت رسید لکن مخالفتها و کارشکنیهای معاویه و بی ایمانی و پیریشان فکری و کژطبعی یاران ، آن حضرت را مجبور ساخت که با معاویه صلح کند و خانه نشینی اختیار نماید تا مگر بتواند در گوشه آنرا اساس دینی را

وزندگی ساده و بی‌آلایش بیابانی برای آنها حاصل شده بود .

اسلام اگر چه نظامات صحیح و معلومات قابل توجهی به آنان بخشید اما در وضع تمدن آنها تغییری نداد چه بسط تمدن مستلزم ارتباط و معاشرت با اقوام پیشرفته و دانا و صنعتگر است و این امر وقتی برای اعراب حاصل شد که به فتح ایران و متصرفات روم نایل آمدند .

دورهٔ خلفای راشدین دورهٔ فتوحات اولیهٔ اسلام بود که بتدریج پای عرب را به دنیای متمدن آن زمان باز ، و چشم آن قوم را با آثار جهان آشنا کرد . دورهٔ خلفای بنی‌امیه نیز دورهٔ تشکیل حکومت عربی است که بر پایهٔ تعصب عربیت و فضیلت دادن عرب بر غیر عرب (موالی) بنا شد . به همین جهت نه تنها اعراب از کسب علم و دانش بازماندند بلکه آن را خوار و شایستهٔ اعاجم شمردند و در نتیجه ، عوامل اولیهٔ ایجاد تمدن اسلامی و حتی زمام امور فقهی و دینی مسلمانان در دست زیرکان و هوشیاران غیر عرب افتاد و از دورهٔ بنی‌عبّاس به بعد تمدن اسلامی که ترکیبی بود از تمدنهای ایران و روم و هند و سریانی و یونانی و مصری رو به پیشرفت و ترقی نهاد و ما اینک تأثیر تمدن و فرهنگ ایران را در تمدن اسلامی شرح می‌دهیم و از اینجا به بعد باید طبق برنامهٔ فرا گرفته شود .

تأثیر تمدن و فرهنگ ایران در تمدن اسلامی - تمدن و فرهنگ ایران از جهات مختلفه در تمدن اسلام تأثیر داشته است :

الف - سازمان‌داری - چون اعراب ایران را تسخیر کردند از آنجا که خود دارای سازمان اداری صحیحی نبودند در ادارهٔ کشور

فارس و دریای عمان) ، که در مدت بیست سال ، خود او و سردارانش با ستمگری هر چه تمامتر با مردم این نواحی رفتار کردند و به دست خود وسایل سقوط حکومت جابرانهٔ بنی‌امیه را فراهم آوردند . کار به جایی رسید که با وجود اینکه خلفای بنی‌مروان به فتوحات بزرگ نایل شدند و نیمی از اروپا و سراسر شمال افریقا و قسمت عمدهٔ آسیا را تا حدود چین ضمیمهٔ کشورهای اسلامی ساختند با این حال مخالفان آنها یعنی فرزندان محمد بن علی بن عبدالله بن عبّاس بن عبدالمطلب که آنها را بنی‌عبّاس می‌گویند با وجود فعالیت‌های نهانی موفق شدند که به یاری مردم خراسان و سردار بزرگ ایشان یعنی ابو مسلم بساط دولت بنی‌امیه را درهم نوردند (۱۳۲ هجری) و زمام خلافت را به دست گیرند .

دورهٔ خلافت بنی‌عبّاس - دوره‌ای است که خلافت بیش از پیش به سلطنت نزدیک شده جنبهٔ دینی خود را بتدریج از دست داد . از زمان هارون الرشید پنجمین خلیفهٔ عبّاسی (۱۷۰ - ۱۹۳ هجری) کشورهای وسیع اسلامی رو به تجزیه نهاد و کشورها و دولتهای گوناگونی از آن بوجود آمد ، در غالب این کشورها اقوام ترك قدرت را به دست گرفته به ظاهر تحت اطاعت خلفا و در معنی به استقلال حکومت کردند . در این دورهٔ ۵۲۴ سالهٔ خلافت عبّاسیان است که تمدن اسلامی به دست اقوام مختلف که بیشتر ایرانیان بودند درخشیدن گرفت .

۳ - پیدایش تمدن اسلامی - عربها وقتی دست به جهانگیری زدند قومی بودند نسبت به دنیای زمان خود عقب مانده . پیش از اسلام جز جنگ و خونریزی و غارتگری چیزی نمی‌دانستند . هنر عمدهٔ آنها سخنوری و زبان آوری بود که در سایهٔ زبان پرمایه و بارور عربی

متمدن و پهناوری چون ایران درماندند. ناچار در ایران، کارها را به کارگزاران ایرانی سپردند و خود از راه کوچ نشینی و مهاجرت و سکونت در ایران بنیان تسلط خود را استوار نگاه داشتند. از این گذشته در داخله عربستان نیز حکومت اسلامی از راهنمایی ایرانیان برای تنظیم امور دیوانی خود استفاده می کرد بطوری که تا زمان **عبدالملك بن مروان** پنجمین خلیفه بنی امیه (۶۵ - ۸۶ هجری) سکه های دوره ساسانی در ایران و عراق رواج داشت و دفاتر دیوانهای حکومت عربی به خط و زبان پهلوی نوشته می شد، و در حقیقت روح اداره کشورهای وسیع اسلامی در دست ایرانیها بود. این خلیفه به علت تعصب شدیدی که داشت فرمان داد که سکه ها و دفاتر را به زبان عربی برگردانند. اتفاقاً در این مورد هم کسی که راهنمای اعراب شد یکی از ایرانیان بود به نام صالح، که به گرداندن دفاتر حکومتی از زبان پهلوی به زبان عربی به آنان کمک کرد و از این جهت ایرانیان او را نفرین کردند و گفتند «خدا ریشه ات را قطع کند چنانکه ریشه زبان فارسی را قطع کردی» زیرا که با رایج بودن دیوانهای پهلوی روح دولت عرب چنانکه گفتیم در دست ایرانیان باقی بود و همیشه اولیای حکومت عرب به ایرانیان محتاج بودند و زبان پهلوی به حیات خود ادامه می داد.

ب - ترجمه کتب پهلوی به عربی - وقتی دفاتر و دیوانهای حکومت اسلامی از پهلوی به عربی ترجمه شد عده ای از هوشمندان ایرانی دریافتند که از این راه باید تراوشهای فکری و سوابق تاریخی ایرانیان را نگاه دارند.

این بود که دست به ترجمه کتب پهلوی به زبان عربی زدند. از میان آنان مشهورتر از همه یکی از ایرانیان است به نام **روزبه** پسر **دادویه** که چون مسلمان شد او را **عبدالله** نامیدند و او همان **عبدالله ابن مقفع** معروف است که از نویسندگان بزرگ زبان عربی است و کتاب **کليلة و دمنه** و **خداینامه** و چند کتاب دیگر را از پهلوی به عربی ترجمه کرده است.

ج - ذوق آزمایی در ادب عرب - ایرانیان نه تنها اصول تمدن را به عرب آموختند بلکه چون وارد میدان فصاحت و بلاغت زبان عرب شدند خود را به پایه فصاحتی عرب رسانیدند و چنانکه گفتیم **عبدالله بن مقفع** از نویسندگان شیرین قلم ایرانی است که به زبان عربی آثاری گرانبها دارد. دیگر **بشار بن برد** شاعر معروف عرب که اصلاً ایرانی بود و در غالب اشعار او افتخار به نسب ایرانیش دیده می شود و امثال اینها از شعرا و نویسندگان و مترجمان که تعداد آنها بحدی است که باید به کتب مبسوط مراجعه کرد^۱.

د - ذوق آزمایی در علوم دینی - با اینکه دین اسلام از ریشه دینی عربی است و قرآن و اخبار پیغمبر و ائمه و صحابه نیز به زبان عربی است با این حال ایرانیان در این رشته نیز قدرت فریحه و کمال ذوق و استعداد خود را نشان دادند. بزرگترین پیشوای اهل تسنن، **ابوحنیفه**، ایرانی و از مردم شهر **انبار** بوده است. کتب حدیث اهل

۱ - چون نقل همه این اسامی امکان ندارد از هر رشته یکی دو نفر را بیشتر یاد نمی کنیم، آقایان دبیران باید دانش آموزان را به استفاده از کتب مفصل راهنمایی کنند.

تسن را نیز غالباً ایرانیان جمع آوری کرده اند که مشهورترین آن صحیح بخاری است که مؤلف آن از اهل بخارا بوده است. همینطور در مذهب تشیع پیشوایان بزرگ، پس از ائمه دوازده گانه، غالباً ایرانی بوده اند که مشهورتر از همه محمد بن یعقوب کلینی رازی است از مردم ورامین تهران. همچنین در تفسیر قرآن مفسران بزرگی مانند محمد بن جریر طبری (از مردم مازندران)، و شیخ ابوالفتوح رازی (از مردم ری که در حضرت عبدالعظیم مدفون است)، و صدها نظایر آنها در میان ایرانیان پیدا شده اند که فقه و حدیث و تفسیر اسلامی را تدوین و ترویج کرده، بسط داده اند.

ه - هنر نمایی در علوم دیگر - علاوه بر ادب و علوم دینی ایرانیان در رشته های دیگر علوم از قبیل فلسفه و طب و اخلاق و ریاضی و تاریخ و جغرافیا و هیئت و نجوم نیز وارد شده کمال نبوغ خود را نشان دادند و چه بسا که یک تن در همه این علوم استاد بود، منتهی نظریه ذوقی که داشت در یک رشته نام آور می گشت، از نمایندگان بزرگ علمی ایران از همه بزرگتر ابوعلی سیناست که از بزرگان فلاسفه و پزشکان زمان خود بوده است. دیگر محمد بن زکریای رازی رئیس بیمارستان بزرگ بغداد که به تقلید بیمارستان گندی شاپور خوزستان بنا شده بود. دیگر ابوعلی مسکویه از علمای بزرگ اخلاق. دیگر ابوریحان محمد بن احمد بیهقونی خوارزمی از علمای بزرگ جغرافیا و هیئت و نجوم و ابوالوفای بوزجانی خراسانی و حکیم عمر خیام نیشابوری که هر دو از بزرگان علوم ریاضی و نجوم اسلامی می باشند.

۱ - همان بوژگان نزدیک نیشابور است.



ابوعلی سینا

و - تنظیم اصول و قواعد زبان عرب - یکی از خدمات بزرگ ایرانیان به تمدن اسلامی و زبان عربی تنظیم اصول و قواعد آن زبان

است که باصطلاح آن را صرف و نحو می‌گویند. سهم ایرانیان در این خدمت بیش از ملل دیگر است زیرا ملل دیگر اسلامی بتدریج زبان مادری خود را از دست داده عرب شدند در صورتی که ایرانیان با جد تمام زبان مادری خود را حفظ کردند و چون برای فهم قرآن و حدیث احتیاج به یادگرفتن زبان عربی هم داشتند لذا در صدد تنظیم قواعد آن برآمدند و بزرگترین علمای این رشته از میان آنان پیدا شد که از همه مشهورتر یکی سیبویه فارسی است و دیگر زمخشری از اهل خوارزم و امثال آنها.

ز - تعلیم اصول کشورداری یا اداره کشورهای اسلامی -

علاوه بر این عده، که از راه ترویج علم و دانش، تمدن اسلامی را بارور و پرمایه ساختند، عده‌ای از ایرانیان هم در دستگاه خلفا داخل شده بتدریج به مقامات عالیه رسیدند و زمام امور کشورهای اسلامی را بدست گرفتند و اگرچه غالب ایشان گرفتار ناسپاسی و کینه‌توزی مخدومان خود شدند با این حال در آن مدت که زمامدار و برسرکار بودند به ترویج آداب و رسوم ایرانیان و زنده ساختن مراسم نیاکان خود پرداختند. از این عده مشهورتر از همه خالد برمکی و فرزندش یحیی و نواده‌هایش فضل و جعفر و موسی می‌باشند که به برآمدن مشهورند. خالد و فرزندانش اواخر دوره بنی‌امیه و اوایل حکومت عباسیان را درک کرده در دستگاه هارون به وزارت رسیدند (یحیی و جعفر) و در اداره حکومت اسلامی تسلط و قدرت بسیار یافتند و در

۱- جارا الله ابوالقاسم محمود بن عمر زمخشری خوارزمی مؤلف کتابهای

کشف در تفسیر قرآن، انموذج در نحو عربی و مقدمه‌الادب در لغت عربی به فارسی (۴۶۷ - ۵۳۸) و زمخشر نام قریه‌ای بوده در نواحی خوارزم.

زمان قدرت خود تا توانستند به ترویج آداب و رسوم ایرانی پرداختند و بر رونق دستگاه خلافت اسلامی افزودند. از آثار معروف این خانواده تأسیس بیت‌الحکمه است در بغداد، که مرکز تحقیق و تدریس و استنساخ کتب و ترویج علوم ایران و غیره بود. این خانواده به وسیله هارون الرشید بر افتادند. دیگر خاندان سهل است که دوتن از سران آن یعنی فضل و حسن پسران سهل بن زادن فرخ از بزرگان خراسان در زمان مأمون وزارت یافتند و عده زیادی از ایرانیان را به دستگاه خلافت وارد کردند. این دو خانواده کسانی را نیز تربیت کردند که دنباله کارشان را بگیرند و حکومت اسلامی را با سازمانی شبیه سازمان حکومت ایران در دوره ساسانی اداره نمایند. از این جهت است که در دربار خلفا و دست‌نشانندگان آنها آداب و رسوم پادشاهان ایران و حتی مراسم برگزاری جشنهای ایران چون نوروز و مهرگان و سده دیده می‌شود.

خلاصه آنکه فرهنگ اسلامی ساخته فکر و دست عرب نبود بلکه در واقع مجموعه‌ای بود از تمام آن چیزهایی که از حیث علوم و ادبیات و صنایع از ملتهای شکست خورده جمع شده و به وسیله زبان عربی با هم آمیخته گردیده، سپس بر همان ملتها تحمیل شده بود. بنابراین ما اگر می‌بینیم کتب علمی و ادبی اسلامی اکثر به زبان عربی نوشته شده است نباید آنها را ناشی از فکر عرب بدانیم بلکه فکر و معلومات و دانش ایرانی و یونانی و رومی و سریانی و مصری است که تمدن عظیم اسلامی را بوجود آورده و آن را رونق داده است و در میان آنها سهم ایران از همه بیشتر و مؤثرتر است.

۱ - نسخه برداشتن، کتابی را از روی کتاب دیگر نوشتن.

جنبشهای اولیه ایرانیان در راه احیای استقلال سیاسی ایران

چون ایران به دست اعراب گشوده شد و در شمار کشورهای اسلامی درآمد تا پایان دوره خلفای راشدین چندان صدمه و فشاری برای ایرانیان محسوس نبود زیرا خلفای راشدین مخصوصاً عمر و ابی (ع) تازه مسلمانان را چه عرب بودند و چه غیر عرب با یکدیگر برابر می‌شمردند و علی (ع) در این باره سعیها کرده است. اما خلفای بنی‌امیه که متکی به عربهای سوریه و مروّج آداب و رسوم جاهلیت بودند، ایرانیان و مردم غیر عرب را به عنوان مولا یعنی غلام نامیده مرتبه‌ای بین آزاد و بنده، و مسلمان و کافر، برای آنها قائل شدند و آنها را از شرکت در لشکر و مستمری بیت‌المال محروم نمودند و روز بروز بر آنان فشار بیشتری وارد ساختند بطوری که در بعضی نقاط مسجدی جداگانه برای موالی تعیین کردند و به آنها اجازه نمی‌دادند دوش بدوش یک تن عرب راه بروند و در مجالس بر عرب مقدم بنشینند، و امثال این قبیل توهینها که منشأ آن تعصب جاهلیت عرب بود، از اینها گذشته بتدریج عمال طمع‌ورز اموی برای اینکه درآمد بیشتری بدست آورند از راه دریافت خراج و جزیه فراوان شروع به تاراج اموال کشورهای مفتوحه نمودند و از این لحاظ نیز ایرانیان را بسته آورده.

ایرانیان نیز چون این وضع بدیدند به فکر حفظ ملیت خود افتاده و در این راه به سه وسیله متوسل شدند:

- ۱ - حفظ زبان مادری خود یعنی زبان فارسی.
- ۲ - طرفداری از آل علی و مخالفت معنوی با طبقه حاکمه دولتی اسلامی.
- ۳ - قیام بر علیه خلفا.

و در این سه وسیله از هر یک کم و بیش توفیق یافته ملیت خود را حفظ کردند بطوری که امروز می‌بینید غالب کشورهایایی که به وسیله اعراب فتح شده زبان آنها عربی است و خود را جزو جامعه عرب می‌دانند جزایران که هم از لحاظ زبان و هم از لحاظ مذهب با بعضی کشورهای مسلمان تفاوت دارد.

قیام مختار - نخستین قیام علنی ایرانیان بر ضد بنی‌امیه پس از شهادت حضرت امام حسین (ع) صورت گرفت. رهبر این قیام مختار پسر ابو عبیده ثقفی (از سرداران اسلام در جنگ با ایرانیان) بود. مختار به عنوان خونخواهی از کشته شدگان کربلا قیام کرد. عده‌ای از سران عرب نیز با او یار شدند و ایرانیان حدود کوفه نیز به یاری او برخاستند بطوری که گویند در لشکرگاه او جز فارسی سخنی شنیده نمی‌شد. مختار ایرانیان را در غنایم شریک و از مالیات معاف و در عزت با عرب برابر کرد از این رو اشراف عرب از او ناراضی شدند و با دشمن او مصعب بن زبیر یار شدند و او را از میان برداشتند.

گرچه مختار در کار خود کامیاب نشد و عده زیادی از ایرانیان سپاه او نیز کشته شدند لیکن این پیشامد ایرانیان را امیدوار ساخت

که می‌توان با عرب در آویخت اگر چه بد ریاست عرب دیگر باشد. از این رو در مخالفت با بنی‌امیه راسخ‌تر و برای کشیدن انتقام اوشان شدند. بیست سال حکومت ظالمانه **حجاج بن یوسف ثقفی** سرداران او نیز ایرانیان را در این کینه توزی جریتر و پایدارتر ساخت.

دعوت عباسیان - مخالفت ایرانیان با بنی‌امیه باعث شده بود هر دعوتی که برخلاف آنان بود روی آورند. از این رو چون عباسیان به ادعای خلافت برخاستند ایرانیان جداً از آنها طرفداری نمودند، بطوری که خراسان مرکز عمده دعوت آل عباس گردید و بالاخره **ابومسلم خراسانی** دولت بنی‌امیه را منقرض کرد و خلافت آل عباس را تأسیس نمود. رفتار خیانتکارانه **منصور** با ابومسلم و قتل او باعث یک سلسله قیامهای تازه در ایران شد که همه ابتدا به عنوان خونخواهی ابومسلم بود و بعد رنگ مذهبی بخود گرفت و به دولت عباسی صدمات زیاد وارد ساخت مانند قیام **سنباد** که در **ری** و **دامغان** اتفاق افتاد و قیام **استادسیس** و **به‌آفرید** که در **خراسان** از **نیشابور** تا **قهبستان** بسط یافت و مدت‌ها مزاحم دولت عباسی بود. مهم‌تر از همه قیامهای زیر است:

قیام المقنع - نام اصلی المقنع ظاهراً **هاشم بن حکیم** بوده است و او را از این جهت المقنع می‌خوانند که همواره نقابی بر روی داشت تا رخسار او را پنهان دارد و زشتی او را چنانکه گفته‌اند پیوشاند و بر هیبت او بیفزاید. المقنع ابتدا به خونخواهی ابومسلم برخاست و پس از اندکی دعوی دینی تازه کرد و در شهر **نخشب** از شهرهای ماوراءالنهر

۱- قهبستان عرب کوهستان است و آن منطقه کوهستانی نسبتاً وسیعی است در جنوب خراسان که فعلاً شهرستان بیرجند را تشکیل می‌دهد.

نزدیک شهر بخارا اقامت جست و چون هم از علوم زمان خود مطلع بود و هم در سپاهیگری سابقه‌ای داشت و مردی هنرمند بود بزودی کار او بالا گرفت و مردم ماوراءالنهر بر او گرد آمدند و جمعی کثیر بدو گرویدند و به تعرض نسبت به سرزمینهایی که تحت امر خلیفه عباسی بود پرداختند. **مهدی** خلیفه عباسی لشکرها برای سرکوبی او فرستاد و او چندسال در برابر سپاه عرب مقاومت کرد و چون آخرین پناهگاه او در محاصره اعراب افتاد برای اینکه به دست دشمن نیفتد ابتدا زنان خود را مسموم کرد و پس از آن خویشتن را در تنوری افکند و بسوخت (۱۶۹ هجری).

المقنع در تاریخ ادبیات ایران نیز شهرتی دارد، چه او ماهی ساخته بود که از چاهی برمی‌آمد و مدتی در آسمان می‌ماند و پرتو افشانی می‌کرد و پس از آن فرو می‌شد. این ماه در ادبیات فارسی به نام **ماه‌نخشب** معروف است و یکی از مثالهای زیبایی است.

قیام بابک خرمی - بابک خرمی از مردم آذربایجان بود و مذهب مزدکی داشت و در زمان مأمون قیام کرد و گروهی بسیار از روستاهای **آذربایجان** و **ارمنستان** یعنی نواحی اطراف رود **ارس** بدو گرویدند و بر او گرد آمدند و کار او سخت بالا گرفت و چند بار سپاه خلیفه را شکست داد. تادرزمان **معتصم**، این خلیفه یکی از شاهزادگان ایرانی به نام **افشین** را به جنگ او فرستاد. افشین بر او دست یافت و او را با برادرش به بغداد روانه ساخت (۲۲۳ هجری) و معتصم هر دو را به دار آویخت.

پیروان بابک همه جامه‌های سرخ می‌پوشیدند. از این رو آنان را

سرخ جامگان گفته‌اند . بابک مدت بیست سال بر آنر مابجان واره نستان مستولی بود و گویند در این مدت بیش از پانصد هزار تن از سپاهیان خلیفه را کشت .

قیام مازیار - سال بعد از قتل بابک یکی از اسپهبدان ایرانی طبرستان به نام مازیار بن قارن که تعلق خاصی به کیش زرتشت و آداب ایرانی داشت بر خلیفه شورید . معتصم ، عبدالله بن طاهر را از خراسان به دفع او فرستاد ، عبدالله به حيله بر مازیار دست یافت و به بغدادش روانه ساخت . خلیفه او را به ضرب تازیانه کشت و جسدش را در مقابل جسد بابک بدار آویخت . سپس افشین را که از شاهزادگان ایرانی ماوراءالنهر و نام اصلی او خیندر پسر کاووس و لقب خانوادگی او افشین بود و از سرداران بزرگ بنی عباس و از ارکان دولت خلیفه محسوب می‌شد متهم کرد که با مازیار در توطئه زنده ساختن دین مزدکی و خرّمی شریک بوده است و به همین تهمت او را هم در سال ۲۲۷ پس از يك محاکمه ساختگی به زندان انداخت و افشین که حقی بزرگ برگردن خلیفه و دولت عباسی داشت، مانند پیشینیان خود یعنی: فضل بن سهل و برامکه و ابو مسلم و ابوسلمه خالّال (وزیر ایرانی سفّاح ، نخستین خلیفه عباسی)، فدای کینه توزی و ناجوانمردی مخدوم خود گشت و در زندان درگذشت .

این قیامها بشرحی که دیدید هیچکدام بثمر نرسید و اشتباه یا علاقه و ایمن یا خوش خدمتی بعضی از سران ایرانی به خلیفه مانع از این شد که به تسلط عرب بر ایران خاتمه داده شود .

نخستین قیامی که به نتیجه رسید و از قدرت خلیفه در ایران اندکی

کاست قیام مردم طبرستان^۱ بود که به رهبری یکی از سادات علوی به نام حسن بن زید صورت گرفت که منجر به استقلال طبرستان و مقدمه ظهور خاندانهای بزرگ زیاری و آل بویه گردید ، و بتدریج قدرت خلفا را در ایران متزلزل ساخت .

۱- مازندران را در قدیم طبرستان می‌گفتند .

مبارزه‌های سلسله‌های طاهریان، صفاریان، دیلمه با خلفای

عباسی برای تحکیم مبانی استقلال ایران

۱- طاهریان

(۲۵۹ - ۲۰۵)

طاهریان از اولاد طاهر ذوالیمینین اند و طاهر از مردم پوشنگ خراسان (در نزدیکی هرات) و پدرش حسین از سرداران هارون بود. خود طاهر در خدمت مأمون بسر می‌برد و سرداری سپاه او را در جنگ با امین عهده‌دار بود و بالاخره امین را مغلوب و مقتول نمود و خلافت را بر مأمون مسلم ساخت و مأمون بظاهر برای اینکه او را پادشاه دهد و در باطن برای اینکه کشنده برادر را از جلو چشم خود دور کند او را به‌جای خود به حکومت خراسان که در آن زمان مرکز آن مرو بود فرستاد.

چون طاهر به خراسان رسید مرکز حکومت خود را شهر نیشابور قرارداد و همدت يك سال و نیم به نام مأمون حکومت کرد و پس از آن روزی که استقلال خود را اعلام نمود در شب همان روز درگذشت. گویند وزیر مأمون غلامی همراه او کرده بود که اگر به فکر سرکشی افتد هر چه زودتر او را از میان بردارد و او طاهر را مسموم کرد.

ذوالیمینین به معنی صاحب دودست راست است و او را از این جهت بداین لقب نامیده‌اند که چون حضرت رضا امام هشتم شیعه به اصرار ایرانیان بد ولیعهدی مأمون برگزیده شد و به رسم عرب مردم با آن حضرت بیعت می‌نمودند طاهر برخلاف همه با دست چپ با آن حضرت بیعت کرد و عذرش آن بود که دست راست او در بیعت با خلیفه است. حضرت رضا این موضوع را بد مأمون فرمود و مأمون گفت: من دست چپ او را هم راست می‌نامم تا نقصی در بیعت او نباشد. یکی دیگر از وجوه این لقب را آن گفته‌اند که طاهر در یکی از جنگها از راه دلیری با هر دو دست شمشیر می‌زده و می‌جنگیده است.

جانشینان طاهر - پس از طاهر دو پسرش طلحه و عبدالله و پس از آن پسر عبدالله، طاهر و بعد پسر طاهر، محمد بترتیب به حکومت خراسان رسیدند. اگرچه اولاد طاهر ذوالیمینین همه از خلیفه اطاعت می‌کردند، لیکن قیام آنها این نتیجه را داد که دیگر از عربها فرمانروایی برای خراسان تعیین نشد و بتدریج ایرانیان خود بر سرزمین خویش حکمفرما شدند.

طاهریان علاوه بر حکومت خراسان شغل اداره شرطه یعنی ریاست شهربانی بغداد را نیز در عهده داشتند و چون یکی از ایشان از جانب خلیفه به امارت خراسان می‌رفت برادر یا پسر یا یکی از عموزاده‌های او بداین مقام گماشته می‌شد.

از میان طاهریان عبدالله بد دادگری مشهور است که در دوره حکومت خود در خراسان آبادیها کرد و پسر او عبیدالله از اهل فضل و ادب و شعر و حکمت بود و از این جهت او را حکیم آل طاهر

می خوانده اند .

آخرین امیر طاهری محمد نواده عبدالله به دست یعقوب لیث گرفتار شد و حکومت آنان منقرض گشت (۲۵۹ هجری) .

مدت حکومت طاهریان بر خراسان پنجاه و چهار سال بوده است .

اسامی بزرگان طاهری و زمان امارت هر یک

- ۱ - طاهر بن حسین بن مصعب بن رزیک (۲۰۵-۲۰۷)
- ۲ - طلحه بن طاهر (۲۰۷-۲۱۳)
- ۳ - عبدالله بن طاهر (برادر طلحه) (۲۱۳-۲۳۰)
- ۴ - طاهر بن عبدالله بن طاهر (۲۳۰-۲۴۸)
- ۵ - محمد بن طاهر (۲۴۸-۲۵۹)

۲- صفاریان

(۲۴۷ - ۳۹۳)

مقدمه - سیستان ناحیه آبادی است در خاور صحرای مرکزی ایران ، که به واسطه رود **هیرمند** آبیاری می شود . این سرزمین از اواخر قرن اول هجری پناهگاه دسته خوارج قرار گرفت ، مردم سیستان بدین مناسبت نسبت به خلفا چندان تعلق خاطر و اطاعتی نداشتند .

صفار به معنی رویگر است و رویگر کسی را گویند که ظروف و آلات مسین را با قلع سفید می کند و چون **یعقوب** مؤسس این خاندان و پدرش یعنی **لیث** وسه برادر دیگر او در ابتدای حال رویگر بوده اند از این رو سلسله آنها را صفاری یا صفاریان نامیده اند .

لیث رویگری بود سیستانی که خود و چهار پسرش در دهی از دیه های سیستان به نام **قرنین** بدین شغل روزگار می گذرانیدند . یعقوب پسر لیث از ده خود به شهر **زرنک** یعنی مرکز سیستان آمد و پیش رویگری دیگر به روزی پانزده درهم (تقریباً هفت ریال ونیم نقره) قبول مزدوری نمود و چون جوانی بخشنده و رفیق نواز بود مزد خود را در راه دوستان خرج می کرد .

هوش سرشار و همت بلند وی نگذاشت که به این شغل تن در دهد و از این رو با یارانی که از جوانی بدست آورده بود در صف **عیاران** درآمد . عیار بیشتر به مردم زیرک و هوشیاری گفته می شود که از میان توده مردم برمی خاستند و از حوادث برای رسیدن به مقامات بلند استفاده می کردند و گاه برای تهیه ثروت به قصد وصول به مقصود به راهزنی می پرداختند اما در کار راهزنی به فقرا نه تنها کاری نداشتند بلکه

گاهی به آنها کمک می‌کردند. یعقوب بزودی در این راه مشهور شد و یارانش زیاد شدند و او به خدمت یکی از بزرگان سیستان در آمد و چون روز بروز شهرت و محبوبیت یعقوب در نزد مردم و سپاهیان بیشتر می‌شد این معنی مایه حسد مخدوم او شد و جمعی را به کشتن او واداشت، یعقوب خبر شد و مخالفان را کشت و مخدوم خود را به زندان انداخت و از طرف سپاهیان و مردم به امارت منصوب گشت.

جنگهای یعقوب با دشمنان - یعقوب پس از انتخاب شدن به امیری سیستان در صدد سرکوبی مخالفان خود برآمد و در این کار کامیاب شده **هرات** و **پوشنگ** را نیز گرفت و به قصد گرفتن **کرمان** و **فارس** در حرکت آمد. والی فارس از جانب خلیفه خواست پیشدستی کند و کرمان را بگیرد ولی یعقوب به وی مجال نداد و آن شهر را گرفت و رو به فارس نهاد و والی آنجا را اسیر نمود و فاتحانه به سیستان بازگشت. پس از آن دامنه فتوحات خود را تا **کابل** پیش برد و این شهر را که تا آن تاریخ در دست **بودائیان** بود گرفت. به این ترتیب وی اولین مجاهدی است که اسلام را در قسمت شرقی **افغانستان** و مرزهای **هندوستان** انتشار داده است.

فتح نیشابور - یعقوب چون خلیفه را به عنوان پیشوای مذهبی نمی‌شناخت با او و عمال او نظر خوبی نداشت، بزرگترین هدف او آن بود که آنها را براندازد. مهمترین عامل خلیفه در خراسان **امیر محمد طاهری** آخرین امیر طاهریان بود که یعقوب برای برانداختن او در پی بهانه می‌گشت.

اتفاقاً در موقعی که یعقوب سرگرم لشکرکشی به **کابل** بود یکی

از سیستانیان بر او شورید ولی شکست خورد و به نیشابور به پناه امیر محمد طاهری رفت. یعقوب از امیر طاهری خواست که او را تسلیم کند. امیر محمد امتناع کرد و این بهانه‌ای برای یعقوب جهت برانداختن طاهریان گشت، پس به عنوان لشکرکشی به طبرستان که نیشابور در سر راه آن بود رو به پایتخت طاهریان نهاد.

چون یعقوب به نیشابور نزدیک شد جمع کثیری از کسان و بستگان امیر طاهری به طرف او گرویدند و امیر محمد طاهری نیز در صدد دفاع برنیامد، از این رو یعقوب نیشابور را در شوال ۲۵۹ هجری بدون جنگ گرفت و امیر طاهری را با عده‌ای از بستگان او بازداشت کرد و به سیستان فرستاد. به این ترتیب دولت طاهریان در خراسان بسر آمد.

اما در طبرستان گرچه یعقوب وارد آن ناحیه شد لکن نتوانست در آنجا نفوذی به هم رساند و بد خراسان بازگشت.

جنگ یعقوب با خلیفه - یعقوب که از آغاز قیام خود هیچگاه نظر خوشی نسبت به خلیفه عباسی نداشت در سال ۲۶۲ هجری به فکر تسخیر بغداد افتاد و روانه فارس که در سر راه او قرار داشت گردید. فارس را که دوباره به دست عمال خلیفه افتاده بود از نو تحت اداره خود آورد و وارد خوزستان شد، **موفق** برادر و ولیعهد معتمد خلیفه عباسی فرستاده‌ای نزد یعقوب فرستاد و خواست او را به تدبیر بازگرداند و به وی پیغام داد که خلیفه ترا فرمان امارت **بلخ و طخارستان** (در شمال افغانستان امروز) و **خراسان** و **سمرگان** و **طبرستان** و **ری** و **فارس** و ریاست شرطه بغداد داده و مأمور جهاد با کفار کرده، در این صورت

به طرف عراق پیش آمدن موردی ندارد. یعقوب جواب داد که می خواهم خود به خدمت خلیفه برسم و شرط خدمت بجای آورم .

خلیفه عباسی ناچار امر به تجهیز سپاه داد . جنگ بین دوسپاه در محل **دیر العاقول** واقع در مشرق دجله بین بغداد و مداین نزدیک سرحد فعلی ایران و عراق در گرفت (رجب ۲۶۲ هجری) . یعقوب در ابتدا فاتح بود اما چون از دست و گلو زخمی شد و منادی خلیفه نیز او را به عنوان عاصی و سرکش نسبت به امیر المؤمنین (که عنوان دینی خلفا بود) معرفی و از لشکریانش تقاضا کرد که از او کناره جویند ، تزلزلی در سپاه او پیدا شد. از طرف دیگر در این موقع سپاهیان خلیفه نهرهای دجله را باز کرده آب را به میان اردوی یعقوب انداختند از این روهزیمت بر لشکر صفاری افتاد. یعقوب ناچار به خراسان عقب نشینی کرد و این اولین ناکامی در کشورستانی او بود .

سال بعد دوباره به تسخیر فارس که از دست او بیرون رفته بود پرداخت و در صدد تهیه جنگ با خلیفه بود که در شهر **گندی شاپور** بیمار گشت و به سال ۲۶۵ هجری در گذشت و در همان جا مدفون شد .

خصال یعقوب - یعقوب لیث مردی بود به تمام معنی خود ساخته و فرزند خصال خویش . از رویگری به امیری رسید و جز در يك جنگ در همه نبردها فاتح بود. مردی بود بلند همت و جوانمرد و با تدبیر ، کمتر می خندید و چنان بر لشکر خود مسلط بود که هیچکس بی اجازه او جرأت اقدام به کاری نداشت ، به سابقه و هنرمندی سپاهیان خود بسیار اهمیت می داد . از کمال بلند همتی او اینکه :

در بستر بیماری ، رسولی از جانب خلیفه پیش او آمد که بخشایش

خلیفه را به وی اعلام نماید و او را به حکمرانی مجدد خراسان و فارس مژده دهد، یعقوب فرمان داد تا قدری نان خشک ، ماهی ، تره ، پیاز و شمشیری بر طبق چوبین نهاده پیش او آوردند و به رسول خلیفه گفت : به مخدوم خود بگو که من رویگرزاده ام و از پدر رویگری آموخته ، خوراک من نان جوین و پیاز و ماهی و تره بوده و این شوکت که می بینی از راه دلاوری بدست آورده ام نه از میراث پدر و نعمت تو ، تا خاندانت بر نیندازم از پای ننشینم ، اگر مردم از جانب من آسوده خواهی شد و اگر ماندم سروکارت با این شمشیر است و اگر مغلوب شدم به سیستان باز می گردم و بقیه عمر را با این نان خشک و پیاز می گذرانم .

این عمل نشان می دهد که یعقوب بر راستی پهلوان و از دل و جان دشمن خلیفه و دستگاه حکومت او بوده و بهیچ وجه حاضر به سازش با او نبوده و عقیده و مرام خود را به مقام و قدرت نمی فروخته است .

عمر و بن لیث (۲۶۵ - ۲۸۷) - پس از یعقوب برادرش عمرو به جای وی نشست و چون در آغاز کار دشمنی با خلیفه را مصلحت نمی دانست ، نامه ای به وی نوشته اظهار اطاعت کرد و خلیفه با خشنودی فرمان حکومت فارس و کرمان و اصفهان و طبرستان و سیستان و گرگان و عراق عجم (یعنی ناحیه بین ری و اصفهان و همدان و خوزستان) و شخنگی بغداد را به نام او صادر نمود و عمرو به فارس آمد .

مبارزات عمرو و با خلیفه - عمرو در آغاز پادشاهی خود مدعیانی پیدا کرد اما بر همه غالب شد خراسان را نیز تحت اختیار خود آورد لکن چون موفق برادر خلیفه از عمرو بیمناک بود شکایت یکی از

عمّال او را بهانه قرار دادند و او را از امارت برکنار کرد و کشورهای او را در عهدۀ محمد بن طاهر طاهری که در بغداد بود گذاشت و نامدهایی بدخراسان در عزل و لعن عمرولیت فرستاد. عمرو با اینکه مدعیانی متعدّد و سپاهی اندک داشت بهیچ وجه مأیوس نشد و در چاره اندیشی کار سستی به خود راه نداد و بزودی به یاری بخت و اقبال خراسان را به وسیله یکی از مدعیانش که از در تسلیم درآمده بود تسخیر کرد و کرمان را نیز گرفت و روی به فارس آورد و آنجا را از دست عمّال خلیفه گرفت. موفق برادر و ولیعهد معتمد که زمام دولت خلیفۀ عباسی را در دست داشت ترسیده از نو با عمرو از در تملّق پیش آمد و نامه‌ای به او نوشت که اگر خراج عقب افتاده را بد بغداد روانه دارد منشور امارت او را تجدید خواهد کرد و از این رو دوباره به حکومت کرمان و خراسان نایل گشت و موفق امر داد تا در بغداد نام عمرو را بر منبرها، دکانها، خانه‌ها و پرچمها نوشتند و نام او را با نام خلیفه در خطبه‌هایی که در اعیاد و پس از نماز جمعه خوانده می‌شد ذکر کردند و این افتخار پیش از عمرو هیچکس را حاصل نشده بود (۲۷۴ هجری).

دو سال بعد دوباره بین عمرو و موفق بهم خورد. از این جهت عمرو به تسخیر فارس رفت و آنجا را گرفت و نام خلیفه را از خطبه انداخت و علناً بر خلیفه قیام کرده راه اهواز و بغداد را پیش گرفت اما وزیر خلیفه به انواع تملّقها و وعده‌ها عمرو را از اهواز برگرداند و چون معتمد خلیفه هم مقارن همین ایام فوت کرد (۲۷۹ هجری) و معتمد پسر موفق به خلافت رسید نزاع بین خلیفه و عمرو موقتاً خوابید

و معتمد رسماً با عمرو صلح نمود و امارت فارس، کرمان، خراسان، سیستان، کابل و شخنگی بغداد را به وی واگذاشت و دستور داد که باز نام عمرو را در خطبه‌ها داخل کنند و در حرّین (یعنی مکه و مدینه) به نام او خطبه بخوانند. عمرو پس از این موفقیت به سیستان مراجعت نمود (۲۷۹ هجری).

سرانجام عمرو - عمرو از این تاریخ تا هشت سال دیگر با قدرت حکومت نمود. سرانجام در جنگی که با اسماعیل سامانی کرد در آخر ربیع الاخر سال ۲۸۷ هجری به دست سپاهیان اسماعیل اسپر گشت و اسماعیل او را با سپاهیان که مأمور بودند همواره با شمشیرهای کشیده او را حفظ کنند نزد خلیفه فرستاد. معتمد پس از اها انتهای او را به زندان انداخت و تمام سرزمینهای او را به اسماعیل واگذاشت. عمرولیث بالاخره در زندان خلیفه بقتل رسید (۲۸۹ هجری).

خاندان صفاری پس از عمرو - پس از گرفتاری عمرو، اسماعیل سامانی بر سیستان دست یافت و خاندان صفاری رو به ضعف رفت و نفاق و اختلاف در آن راه یافت، لکن مردم سیستان که همواره به یاد دوره یعقوب بودند در سال ۳۱۱ هجری شوریدند و عامل سامانیان را از سیستان بیرون کردند و یکی از نوادگان عمرو به نام **ابو جعفر احمد** را که مادرش **بانو**، دختر **محمد بن عمرو بن لیث** بود به امارت خود برداشتند. این شخص که مردی فاضل و حکیم بود ممدوح **رودکی** شاعر مشهور ایران است. پس از ابو جعفر احمد پسرش **خلف** به جای او نشست، **خلف** بن احمد آخرین امیر صفاری است که در سال ۳۹۳ هجری

بدست سلطان محمود غزنوی اسیر شد و پس از شش سال گرفتاری در زندان آن پادشاه مرد و به قولی کشته شد. به این ترتیب سلسله صفاری بر افتاد.

اهمیت صفاریان - این خانواده از آن لحاظ در تاریخ ایران اهمیت دارند که حاضر نشدن خود را در اختیار خلیفه عباسی بگذارند و مطیع او باشند و هر وقت مجالی می یافتند به فکر برانداختن نفوذ عرب و خلفا از ایران بودند و از این راه فکر استقلال طلبی را ترویج می نمودند.

یعقوب به زبان فارسی علاقه داشت و پادشاهان آخرین این سلسله نیز مردمانی فاضل و ادب دوست بودند و عده ای از دانشمندان ایران به نام آنان کتابهایی نوشته اند.

اسامی بزرگان صفاری و مدت امارت هر یک

- ۱ - یعقوب بن لیث (۲۶۵-۲۴۷)
- ۲ - عمرو بن لیث (برادر یعقوب) (۲۸۷-۲۶۵)
- ۳ - طاهر بن محمد بن عمرو لیث (نواده عمرو) (۲۹۵-۲۸۸)
- ۴ - لیث بن علی بن لیث (برادرزاده یعقوب و عمرو) (۲۹۸-۲۹۶)
- ۵ - محمد بن علی بن لیث () () () () (یک سال ۲۹۸)
- فرمانروایان سامانی از (ذی الحجه ۲۹۸ تا محرم ۳۱۱ هجری)
- ۶ - ابوجعفر احمد بن خلف (از عموزاده های پدری یعقوب و عمرو) (۳۵۲-۳۱۱)
- ۷ - خلف بن احمد بن محمد بن خلف (۳۹۳-۳۵۲)

یادآوری - شرح سلسله سامانی جزو برنامه نیست.

۳- دیالمه

الف - زیاریان

(۳۱۶-۴۳۹)

کلمه **دیالمه** (به فتح دال و کسر لام) جمع عربی **دیلمی** است و **دیلم** یا **دیلمان** و **دیلمستان** در اصل ناحیه کوهستانی **گیلان** است. در مقابل این ناحیه کوهستانی قسمت پست و جلگه ای را **گیلان** می نامند. بنابراین **گیلان** به معنی مسکن طایفه گیل است و **دیلمان** به معنی مسکن طایفه **دیلم**، لکن بتدریج این تشخیص از میان رفت و **گیلان** نام تمام قسمتی شد که بین **طبرستان** و **طالش** و **طارم** و **قزوین** محصور است.

چون سرزمین **دیلم** کوهستانی است و جنگلها و رودها نیز مانع رسیدن به آنجاست مردم این سرزمین همه وقت مستقل می زیسته اند و چون **دیلمیان** مردمانی **دلاور** و جنگجو بودند عربها به این علت و به علت دشواری راه یافتن به سرزمینشان نتوانستند بر آنها دست یابند تا اینکه عده ای از **اولاد علی (ع)** که از جور خلفا بجان آمده بودند به سرزمین آنان آمدند و **دیلمیان** را به دین اسلام وارد کردند. از این رو **دیلمیان** از آغاز، شیعه زیدی و طرفدار **خاندان علی** بودند.

کم کم **علویان**^۱ یعنی **اولاد علی (ع)** در **طبرستان** حکومتی مستقل

۱ - مؤسس سلسله **علویان طبرستان** **حسن بن زید** از **نواده های امام حسن (ع)** بوده است. این سلسله در سال ۲۵۰ بوجود آمده و در سال ۳۰۶ از میان رفته است.

تشکیل دادند که از هر جهت مخالف دستگاہ خلفای بنی عباس بود و از سران دیلم عده‌ای به خدمت آنان در آمدند که از آن جمله اند، **اسفار** پسر شیرویه، **مرد آویز** پسر زیار، و **علی** پسر بویه و **ماکان** پسر کاکلی. از میان اینها نخست اسفار به کمک سامانیان حکومتی تشکیل داد و بر گرگان و طبرستان و قزوین و قم و کاشان مستولی شد، اما پس از تحصیل قدرت، بر خلیفه و پادشاه سامانی هردو شورید ولی چون هنوز مسلمان نشده بود و در کیش زرتشتی تعصب زیاد داشت و به مسلمانان آزار بسیار می‌رسانید و با مردم بد رفتاری می‌کرد مورد کینه بزرگان خود قرار گرفت. بالاخره یکی از ایشان که همان مرد آویز پسر زیار باشد او را در **طالقان** قزوین گرفت و کشت و بر سر زمینهای وی مسلط گشت (۳۱۶).

پادشاهی مرد آویز - کلمه مرد آویز که به عربی آن را **مرد آویج** گفته‌اند یعنی کسی که می‌تواند با مرد در آویزد و در حقیقت این نام نشانه نیرومندی است. چون مرد آویز به پادشاهی رسید خاندان او را به مناسبت نام پدرش **زیار**، آل زیار یا **زیاریان** گفتند. مرد آویز چون اسفار را گرفت و کشت طبرستان، گرگان، دامغان و قسمت عمده اراک را متصرف گردید، در نتیجه از طرفی با سامانیان همسایه شد و از سمت دیگر با خلیفه عباسی. سران دیلمی نیز به علت مال فراوانی که مرد آویز به سپاهیان خود می‌بخشید از هر طرف بر او گرد آمدند و شوکت او روز بروز رو به افزایش نهاد تا جایی که توانست همدان و اصفهان و اهواز را از عمال خلیفه بگیرد. چون مرد آویز با عراق عرب همسایه گشت از آنجا تجاوز

نکرد و حاضر شد که سالانه خراجی به خلیفه بپردازد و این ظاهرأ از آن جهت بود که از سامانیان برای تصرف گرگان بیم داشت (۳۱۹ هجری).

این عمل مرد آویز باعث خشم برادرش **وشمگیر** که در آن زمان در گیلان به کشاورزی روزگار می‌گذرانید گشت تا آنجا که بر برادر لعنت فرستاد که چرا نسبت به خلیفه اظهار اطاعت کرده است، اما مرد آویز او را به خواهش و تمنا رام ساخت و به خدمت خود آورد (۳۲۵ هجری).

قتل مرد آویز - مرد آویز به آداب و رسوم ایرانی علاقه فراوان داشت و با وجود سازش با خلیفه از او و عمال عرب او بشدت متنفر و در این خیال بود که بغداد را بگیرد و دولت از دست رفته ساسانی را زنده نماید. به همین خیال تاجی مانند تاج انوشیروان بر سر می‌گذاشت و بر تخت زرین می‌نشست و در حفظ آداب و رسوم ایرانی جدیت بسیار می‌نمود و آخر هم جان بر سر این کار گذاشت.

به این معنی که در سال ۳۲۳ هجری در اصفهان دستور داد که به رسم ایران قدیم جشن **سده** را برپا کنند و در دو طرف **زاینده رود** هیزم بسیاری گرد آورند و وسایل چراغانی باشکوهی فراهم نمایند. روز پیش از جشن برای بازدید کارها آمد و آنها را چنانکه می‌خواست نیافت و در خشم شد و درصدد تنبیه متصدیان برآمد. رؤسای لشکری هم که از او بیم داشتند خواستند او را بکشند اما وزیرش فتنه‌را خوابانید. چهار روز بعد مرد آویز بر غلامان ترك خود خشم گرفت و آنها را به قتل عام تهدید کرد، غلامان مزبور درصدد کشتن او بر آمدند

ب - بوئیان

(۳۲۵-۴۴۷)

بویه و فرزندان او - افراد خاندان آل بویه یا بوئیان را به مناسبت نام جدشان **بویه** که ماهیگیری فقیر از مردم گیلان بود بدین نام می خوانند . این ماهیگیر بینوا سه پسر داشت به نام **علی** ، **حسن** و **احمد** . علی از همه بزرگتر بود و در خدمت یکی از رؤسای دیلم به نام **ماکان** پسر کاکلی بسر می برد ، چون کارماکان در اواخر عمر پریشان شد علی برای اینکه از خرج مخدوم خود بکاهد به رضایت وی از خدمت او بیرون آمد و در حالتی که از مال دنیا فقط يك استر سواری داشت بهری آمد و برای گذراندن زندگی آن استر را به معروض فروش گذاشت و وزیر مردآویز آن را به دو بیست دینار خرید اما علی چون دانست که خریدار استرو وزیر مردآویز است فقط ده دینار از پول را برداشت و بقیه را نزد وزیر فرستاد ، به این ترتیب رابطه دوستی بین او و وزیر مردآویز برقرار گشت .

علی در خدمت مردآویز - چون علی سوار آزموده ای بود مردآویز او را به خدمت خود گرفت و پس از چندی وی را به حکومت **کرج** (تزدیک به اراک فعلی و یا کره رود) فرستاد . علی به علت تدبیر و کیاست و حسن خلق در کرج کارش بالا گرفت تا آنجا که عده ای از غلامان مردآویز که به علت نرسیدن حقوق از مخدوم خود رنجیده بودند به نزد او آمدند و علی برخلاف پیغام مردآویز با آنان بخوشی رفتار نمود و همین امر مقدمه بروز اختلاف مابین مردآویز و علی ، و تصمیم مردآویز به دفع وی گردید .

و روزی که به حمام رفته و از زیادی خشم ، نگهبانان خود را نیز رانده بود ترکان به حمام ریختند و خون او را بریختند و از ترس دیلمیان از اصفهان گریختند (۳۲۳ هجری) . جانشینان مردآویز با خلفا سروکار نداشتند و بیشتر با آل بویه و سامانیان زد و خورد داشتند . در سنه ۴۳۴ دولت آنها به دست **طغرل سلجوقی** بر افتاد .

اسامی بزرگان زیاری و زمان امارت هریک

- | | |
|-------------------------------------|-----------|
| ۱ - مردآویز پسر زیار | (۳۱۶-۳۲۳) |
| ۲ - وشمگیر پسر زیار و برادر مردآویز | (۳۲۳-۳۵۶) |
| ۳ - بهستون پسر وشمگیر | (۳۵۶-۳۶۶) |
| ۴ - قابوس پسر وشمگیر و برادر بهستون | (۳۶۶-۴۰۳) |
| ۵ - منوچهر بن قابوس | (۴۰۳-۴۲۳) |
| ۶ - نوشیروان بن منوچهر | (۴۲۳-۴۳۴) |

علی چون از مردآویز بیمناک بود با نهصد نفر سپاهی از کرج به قصد اصفهان حرکت کرد، حکمران اصفهان از جانب خلیفه به دفع او برخاست و علی با عده معدود سپاهیان خود بر ده هزار سپاهیان فرمانروای اصفهان غلبه یافت و اصفهان را تسخیر کرد (۳۲۱).

پس از آن علی خوزستان و فارس را هم گرفت و مردآویز که از قدرت علی و توجه مردم به وی بیمناک بود در صدد سرکوبی او برآمد اما علی از درمسالمت در آمد و حاضر شد که مردآویز را بر خود امیر بشناسد و برادرش حسن را به گروگان نزد او بفرستد و به این ترتیب از قصد مردآویز در امان بماند.

حسن بن بویه - چون مردآویز بقتل رسید حسن بن بویه که در اهواز تحت نظر بود نزد برادر بزرگ خود به فارس فرار کرد. علی سپاهی به او داد و او را به تسخیر اصفهان که دوباره به دست مردآویز افتاده بود فرستاد. حسن اصفهان را گرفت و در جنگهایی که با و شمشگیر کرد پیروز شد و قم و کاشان و همدان وری را تسخیر نمود. به این ترتیب فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس به تصرف علی، و عراق عجم تحت امر حسن درآمد.

احمد بن بویه - علی و حسن برای اینکه برادر کوچکترشان هم که تازه به سن رشد رسیده بود مالک قلمروی باشد سپاهی به او دادند و به تسخیر کرمان فرستادند. احمد کرمان را گرفت و چون اوضاع بغداد و دربار خلافت به علت ضعف خلفا و رقابت وزیران و سرداران ترك بسیار مغشوش بود علی او را مأمور گرفتن بغداد کرد. احمد خوزستان را تسخیر کرد و رو به بغداد نهاد. جمعی از درباریان

خلیفه نیز او را به گرفتن بغداد تحریم نمودند. احمد در ۱۱ جمادی الاولی ۳۳۴ هجری بدون جنگ بر بغداد دست یافت. وی ابتدا با خلیفه به احترام رفتار کرد. خلیفه علی را **عمادالدوله**، حسن را **رکنالدوله** و احمد را **معزالدوله** لقب داد. با این موفقیت تلاشهای چندین ساله سران ایران در تسلط بر دستگاه خلافت به نتیجه رسید و خلیفه و ارکان دولت او در تحت قدرت فرزندان کهنتر بویه، آن ماهیگیر بینوای گیلانی، درآمدند.

نفوذ سیاسی آل بویه در دستگاه خلافت - از این تاریخ به بعد دیگر خلفای عباسی تحت اطاعت پادشاهان آل بویه درآمدند و چون این پادشاهان شیعه مذهب بودند از نظر دینی هم خلفای عباسی را برحق نمی دانستند. بنابراین هیچگونه احترامی برای آنان قائل نبودند و هر وقت سیاستشان اقتضای کرد آنان را برکنار می نمودند. چنانکه قریب يك ماه و نیم بعد از دست یافتن معزالدوله بر بغداد دو نفر از رؤسای دیلمی **مستکفی** خلیفه را از قصرش، عمامه به گردن، تا خانه معزالدوله کشاندند و او را از خلافت برداشته در حبسش انداختند و جانشین او **المطیع لله** پس از کور کردن مستکفی بکلی مطیع معزالدوله شد و حتی امیر دیلمی به او اجازه نداد که بر پای خود وزیر اختیار کند و از املاک متعلق به مقام خلافت فقط جزئی را که برای گذراندن معیشت او کافی بود در اختیار او گذاشت.

معزالدوله می خواست که خلافت عباسی را از میان بردارد و یکی از علویان را به این مقام بگمارد، لکن بعضی از اطرافیان او به او فهماندند که این کار مصلحت نیست و گفتند که بنی عباس چون

به عقیده شیعیان غاصب خلافتند هر وقت دیالمه بخواهند می‌توانند ایشان را برکنار کنند یا بقتل برسانند در صورتی که با علویان که مطابق اعتقاد شیعه خلفای برحقند چنین معامله‌ای را نمی‌توان روا داشت .

معزالدوله در ظرف سه سال تمام نواحی عراق را منظم ساخت و سران لشکری و کشوری خلیفه را که هر يك داعیه سلطنت و وزارت داشتند تحت امر خود در آورد ، آنگاه از بصره به خوزستان به ملاقات برادر بزرگ خود عمادالدوله علی رفت و در **آرجان** (بهبهان حالیه) به خدمت او رسید و در مقابل او بر زمین بوسه داد و عمادالدوله هم به محبت تمام او را به بغداد برگرداند .

ترویج مذهب شیعه - معزالدوله احمد مدت بیست و دو سال بر بغداد و عراق حکومت کرد . در این مدت مذهب شیعه در بغداد و عراق رواج کثلی یافت و شیعیان از وضع نامساعدی که داشتند بیرون آمدند . مخصوصاً احمد دستور داد که در دهم محرم مراسم عزاداری شهدای کربلا را برپا نمایند . خلیفه و درباریانش به علت قدرت وی و علاقه و کوششی که او و یاران او در ترویج شعایر مذهب شیعه داشتند جرأت مخالفت نداشتند .

معزالدوله يك سال پیش از مرگ خود ناحیه **عمان** را به یاری برادرزاده خود **عمادالدوله** مستخر کرد و به کشورهای آل بویه ضمیمه نمود و در روز ۱۳ ربیع الاخر سال ۳۵۶ هجری مرد و پسرش **بختیار** به جای او نشست .

برای مطالعه

عضدالدوله - علی بن بویه پسر نداشت و از این رو **پناه خسرو** پسر حسن را جانشین خود قرار داد و چون علی در سال ۳۳۸ مرد پناه خسرو با لقب عضدالدوله پادشاه فارس و سواحل و جزایر گردید و پدر و عمش نیز او را در استقرار سلطنت کمک کردند .

عضدالدوله در آغاز سلطنت **عمان** را تسخیر نمود و کرمان را مجدداً باطاعت آورد و چون عمش در ۳۵۶ درگذشت به بین النهرین حمله کرد و فرزند او **بختیار** ملقب به **عزالدوله** را دستگیر ساخت ولی از آن جهت که پدرش (رکنالدوله) بشدت از این عمل در خشم شد بحدی که خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن و آشامیدن باز ماند و سخت بیمار شد و بر عضدالدوله لعن و نفرین فرستاد و تصمیم گرفت که به یاری عزالدوله به عراق بیاید ، او را آزاد کرد لیکن در ۳۶۷ يك سال پس از مرگ پدر بار دیگر به بغداد تاخت و عموزاده را دستگیر نمود و بقتل رسانید و عراق را تماماً متصرف شده کشور خود را تا حدود **شام** وسعت داد و شهرت و قدرت و عظمتش سراسر کشورهای اسلامی را گرفت .

مرگ عضدالدوله و اخلاق و صفات او - عضدالدوله در نهم شوال سال ۳۷۲ هجری در بغداد در چهل و هفت سالگی به بیماری صرع (غش) درگذشت و او را در نجف اشرف جنب مرقد علی علیه السلام بخاک سپردند . این پادشاه اگرچه حسن سیرت و صفای پدر و عموهای خود را نداشت لکن به علت فتوحاتی که کرده و صلوات و جوایزی که به شعرا داده و ابنیه‌ای که ساخته مشهورترین افراد خاندان بویه

شده است. نخستین پادشاهی است که در دوره بعد از اسلام لقب شاهنشاه یا شاهنشاه را بر القاب دیگر خود افزود و چند تن از گویندگان بزرگ عرب از جمله **متنبی** شاعر مشهور عرب و او را به قصایدی غزرا ستوده و دانشمندان جلیل مانند **ابوعلی فارسی** از مشاهیر علمای نحو و **عبدالرحمن صوفی رازی** از بزرگان علمای هیئت و **علی بن عباس مجوسی** از بزرگان اطباء ایرانی از محترمان دستگاه او بوده اند و عضدالدوله به شاگردی خود نسبت به ایشان افتخار می ورزیده است. عضدالدوله در عراق و فارس بناهای زیاد از خود به یادگار گذاشته بود، از جمله بر مشاهد شهدای کربلا و قبر امیر المؤمنین علی علیه السلام گنبد و بارگاه ساخته و در بغداد و شیراز به ساختن بیمارستان عضدی و بنای آب انبارها پرداخته و سد معروف **بند امیر** را بر روی رود کُر برای مشروب ساختن جلگه **کربال** در زیر اصطخر فارس بیا داشته است.

پس از عضدالدوله فرزندان او تا سال ۴۴۷ در بغداد و عراق قدرت و حکومت داشتند. در آن سال طغرل سلجوقی بغداد را گرفت و **ملک رحیم** آخرین امیر خاندان بویه را در عراق دستگیر ساخت و دولت آل بویه را بر انداخت.

اسامی بزرگان آل بویه و زمان امارت هر يك

الف - دیالمة فارس

- ۱ - علی (عمادالدوله) پسر بویه (۳۲۵-۳۳۸)
- ۲ - عضدالدوله (۳۳۸-۳۷۲)

- ۳ - شیرذیل پسر عضدالدوله (شرفالدوله) (۳۷۲-۳۷۹)
- ۴ - مرزبان د د (صمصام الدوله) (۳۷۹-۳۸۸)
- ۵ - ابونصر د د (بهاءالدوله) (۳۸۸-۴۰۳)
- ۶ - ابوشجاع پدرا بونصر (سلطان الدوله) (۴۰۳-۴۱۵)
- ۷ - مرزبان پسر ابوشجاع (۴۱۵-۴۴۰)
- ۸ - خسرو فیروز پسر مرزبان (الملک رحیم) (۴۴۰-۴۴۷)

ب - دیالمة عراق و خوزستان و کرمان

- ۱ - احمد پسر بویه (معزالدوله) (۳۲۴-۳۵۶)
 - ۲ - بختیار پسر احمد (عزالدوله) (فقط در عراق) (۳۵۶-۳۶۷)
 - ۳ - عضدالدوله پادشاه عراق و خوزستان و فارس و کرمان (۳۶۷-۳۷۲)
 - ۴ - شیرذیل پسر عضدالدوله پادشاه عراق و خوزستان و فارس و کرمان (۳۷۲-۳۷۹)
 - ۵ - ابونصر پسر عضدالدوله پادشاه عراق و خوزستان و فارس و کرمان (۳۷۹-۴۰۳)
 - ۶ - ابوشجاع پسر ابونصر پادشاه عراق و خوزستان و فارس (۴۰۳-۴۱۲)
 - ۷ - ابوعلی پسر ابونصر (شرف الدوله) (در عراق فقط) (۴۱۲-۴۱۶)
 - ۸ - ابوطاهر پسر ابوعلی (جلال الدوله) (در عراق فقط) (۴۱۶-۴۳۵)
 - ۹ - مرزبان پسر ابوشجاع از ۴۱۵ در فارس از ۴۱۹ در کرمان از ۴۳۵ در عراق (۴۳۵-۴۴۰)
 - ۱۰ - ملک رحیم پسر مرزبان (فقط در عراق) (۴۴۰-۴۴۷)
 - ۱۱ - قوام الدوله ابوالفوارس پسر ابونصر (فقط در کرمان) (۴۰۳-۴۱۹)
 - ۱۲ - فولادستون پسر مرزبان (فقط در کرمان) (۴۴۰-۴۴۸)
- از ۴۱۸ تا ۴۴۰ کرمان ضمیمه فارس بوده است

ج - دیالمة ری و اصفهان و همدان

- ۱ - حسن پسر بویه (رکن الدوله) پادشاه عراق عجم و کرمانشاه (۳۶۶-۳۲۳)
- ۲ - مؤید الدوله بویه پسر حسن (پادشاه اصفهان) (۳۶۶-۳۷۳)
- ۳ - فخر الدوله علی پسر حسن (پادشاه ری و همدان) از ۳۷۳ به بعد مالک اصفهان که در دست برادرش (مؤید الدوله بویه) بود (۳۶۶-۳۸۷)
- ۴ - مجد الدوله رستم پسر علی فقط در ری (۳۸۷-۴۲۰)
- ۵ - شمس الدوله ابوطاهر پسر علی (فقط در همدان) (۳۸۷-۴۱۲)
- ۶ - سماء الدوله ابوالحسن پسر ابوطاهر (فقط در همدان) (۴۱۲-۴۱۴)

فصل چهارم

اشاره مختصری به سلسله‌های غزنویان ، سلجوقیان ،

و خوارزمشاهیان

۱- غزنویان

(۳۵۱-۵۸۲)

ابتدای امر غزنویان - غزنویان منسوبند به غزنه یا غزنی یا غزنین از شهرهای افغانستان حالیه در دامنه سلسله کوههای سلیمان، که مرکز اولی و پایتخت ایشان بوده و اهمیت آن خاندان از شهر مزبور شروع شده است.

نخستین امیر این خانواده یعنی آل پتگین از غلامان ترکی بود که در دستگاه سامانیان ترقی کرده به سپهسالاری خراسان که بزرگترین مقام لشکری در دولت سامانی بود رسید و چون در اواخر سال ۳۵۰ میانه او و دربار سامانی بهم خورد، خراسان را گذاشته به غزنین آمد و آن شهر را تصرف کرد و برای خود حکومت مستقلی تشکیل داد. پنجمین امیر این خاندان سبکتگین، غلام آل پتگین بود که بر اثر لیاقت در دستگاه مخدوم خود به دامادی او سرافراز شده، حکومت غزنه را بدست آورد.

سبکتگین با تصرف ناحیه مکران و سیستان و جلگه سند دولت

فرستاده بودند. بهای این نفایس را که به دست لشکریان محمود بغارت رفته است تا بیست میلیون دینار نوشته اند.

فتح ری و اصفهان و فوت سلطان محمود - پس از بازگشت از این سفر **مجدالدوله دیلمی** (رستم پسر فخرالدوله علی) که از اداره لشکریان سرکش خود عاجز بود از محمود کمک خواست. محمود نیز که بر انداختن دیالمه را از نظر سیاسی و مذهبی باکمال علاقه خواستار بود یکی از سرداران خود را بهری فرستاد و مجدالدوله را دستگیر و خزاین و نفایس او را تصرف نموده وعده ای از درباریان او را به بهانه بیدینی کشت و اکثر کتب کتابخانه بزرگ او را به این عنوان که متضمن مسائل حکمتی و نجوم و از نوشته های گمراه کننده است سوزانید و دولت دیالمه ری را منقرض نمود (۴۲۵).

پس از آن قزوین و ساوه را نیز مسخر کرد و پسر خود **مسعود** را به فتح **زنجان و ابهر** فرستاد. مسعود پس از فتح این نقاط به اصفهان حمله برد و آنجا را از دست فرماندار آن **علاءالدوله کاسویه** که به اطاعت محمود درآمده و به نام او خطبه خوانده و سکه زده بود در آورد. به این ترتیب حدود کشورهای محمود به عراق عجم منتهی گشت و پس از این فتح در ۲۳ ربیع الاول سال ۴۲۱ در شهر غزنین، در ۶۱ سالگی به مرض سل درگذشت.

حکمت تاریخ درباره محمود - محمود را مورخان اسلامی به کمال بزرگی و عظمت ستوده اند چه او با فتوحات خود در هندوستان زمینه ای برای گویندگان و نویسندگان دربار خود فراهم کرد و با گرد آوردن عده زیادی شاعر در دربار خود وسیله تبلیغاتی بسیار

بزرگی جهت خود آماده نمود. اما در حقیقت جنگهای محمود به همان اندازه که دین اسلام و زبان فارسی را در هند منتشر نمود باعث غارت و چپاول اموال هندیان و معابد آنها گردید که با روح جهاد اسلامی مغایرت تام دارد بخصوص که هر بار که میخواست به این سفر عزم کند عمال او از رعایا بسختی و زجر هر چه تمامتر پول برای مخارج لشکرکشی می گرفتند و چون باستثنای ۵ سال اول و ۵ سال آخر سلطنت او در بقیه سی و سه سال سلطنت وی تقریباً همه ساله این سفرهای جنگی اتفاق می افتاد و این عمل تکرار می شد از این راه صدمات کثی به مردم ایران می رسید. اجتماع شعرای دربار او نیز به قصد استفاده تبلیغاتی بوده است نه ترویج و تقویت زبان فارسی. اصولاً محمود به علت اینکه ترك نژاد و در تسنن بسیار متعصب بود نه لطایف روح زبان فارسی را در می یافت و نه با ترقی علم و حکمت موافقت داشت و وجود شعرا و دانشمندان را برای این میخواست که در آن ایام این طایفه از اسباب شکوه و جلال پادشاهان بودند و اگر واقعاً به شعر فارسی علاقه داشت با **فردوسی** که به قطع یقین از بزرگترین شاعران فارسی زبان است به پستی و زشتی معامله نمی کرد.

تعصب مذهبی او باعث خونریزیهای بسیار شد و در خراسان و ماوراءالنهر وری عده زیادی را به جرم اسماعیلی بودن و شیعه بودن بقتل رسانید و حتی فرستاده خلیفه فاطمی مصر را به این جهت که فاطمیان با بنی عباس مخالف بودند کشت و چه بسا برای ضبط اموال رعایای ثروتمند خود این اتهام بیدینی را وسیله قرار می داد.

خلاصه آنکه سلطان محمود با همه عظمتی که داشت نتوانست به استقلال طلبی مردم ایران خدمتی بکند و چون قدرت او از میان رفت اهل خراسان که بیش از سایر نقاط گرفتار ناراحتیهای حکومت او بودند با ترکمانان سلجوقی که به گرفتن آن سامان آمده بودند همراهی کردند و دولت غزنوی به همین علت بسرعت از ایران و ماوراءالنهر برافتاد.

سلطان مسعود غزنوی - سومین پادشاه و نهمین امیر سلسله غزنوی، مسعود پسر محمود است که با گرفتن سلطنت از دست برادر خود محمد به پادشاهی رسید. در داخل ایران، ری و همدان و عراق عجم را گرفت و به طبرستان و گرگان لشکر کشی کرد و در خارج مانند پدر لشکر کشیهای به هندوستان نمود و قلعه **هانسی** واقع در جنوب شرقی پنجاب را از آن کشور بدست آورده مانند پدر باغنايم بسیار به غزنین برگشت، ولی اندکی بعد به دست سلاجقه شکست خورد و دولت او بسر آمد (۴۳۵) و دو سال بعد در راه هندوستان به دست طرفداران برادر خود گرفتار و محبوس گردید و در زندان بقتل رسید (۴۳۲). پس از مسعود دولت غزنویان از مغرب و مرکز ایران بر افتاد ولی حکومت آنها در مشرق ایران و هندوستان تا سال ۵۸۲ هجری دوام یافت.

اسامی بزرگان و پادشاهان غزنوی و ایام حکومت هر يك:

الف - بزرگان

(۳۵۲-۳۵۱)

۱ - آلپتکین

(۳۵۵-۳۵۲)

۲ - اسحاق بن آلپتکین

- ۳ - بلکاتکین (۳۶۲-۳۵۵)
- ۴ - پیری (۳۶۶-۳۶۲)
- ۵ - سبکتکین (۳۸۷-۳۶۶)
- ۶ - اسماعیل بن سبکتکین (فقط هفت ماه) (۳۸۸-۳۸۷)

ب - پادشاهان

- ۱ - محمود بن سبکتکین (۴۲۱-۳۸۸)
- ۲ - محمد بن محمود (فقط هفت ماه) (۴۲۱ -)
- ۳ - مسعود بن محمود (۴۳۲-۴۲۱)
- ۴ - مودود بن مسعود (۴۴۱-۴۳۲)
- ۵ - علی بن مسعود
- ۶ - مسعود بن مودود
- ۷ - عبدالرشید بن محمود
- ۸ - فرخ زاد بن مسعود
- ۹ - ابراهیم بن مسعود
- ۱۰ - مسعود بن ابراهیم (۵۰۹-۴۹۲)
- ۱۱ - ارسلان شاه پسر مسعود (۵۱۱-۵۰۹)
- ۱۲ - بهرام شاه پسر مسعود (۵۴۸-۵۱۱)
- ۱۳ - خسرو شاه پسر بهرام شاه (۵۵۵-۵۴۸)
- ۱۴ - خسرو ملک پسر خسرو شاه (۵۸۲-۵۵۵)

جمعاً دو ماه از سال ۴۴۱

۲ - سلجوقیان

(۴۲۹ - ۵۹۰)

سلجوقیان طایفه‌ای هستند از ترکمانان غز و خزر که در زمان سامانیان در دره‌های علیای سیحون و جیحون سکونت داشتند و منسوبند به یکی از رؤسای خود به نام سلجوق بن دُقاق که در اواخر عهد سامانی در شهر جند از شهرهای کنار سیحون اقامت گزیده بود. نواده‌های سلجوق یعنی طغرل و چغری و بیغو از شهر جند مهاجرت کرده به حدود بخارا آمدند و قبیله خود را در آنجا سکونت دادند. در بخارا سلاجقه بزودی صاحب شوکت و اعتبار شدند و بتدریج حدود اهمیت آنها تا آنجا بالا گرفت که محمود غزنوی از ایشان در هراس افتاد و آنان را از ماوراءالنهر راند. سلاجقه بار دیگر به خراسان آمدند و بالاخره در خراسان بر دولت غزنوی غلبه کردند و سلطنت ایران را بدست آوردند.

طغرل اول - کسی که سلطنت را بر سلاجقه مسلم ساخت طغرل بن میکائیل بود که در شوال ۴۲۹ هجری نیشابور را از غزنویان گرفت و بر تخت مسعود جلوس کرد و خود را سلطان خواند و دو سال بعد مسعود را در دندانقان (بین مرو و سرخس) شکست قطعی داده از ایران راند و پس از آن گرگان، طبرستان، خوارزم، ری و همدان را متصرف شد و از همدان به بغداد راند و در نتیجه بدی اوضاع دارالخلافه، آن شهر را بدون جنگ گرفت (۲۲ رمضان ۴۴۷).

قائم خلیفه، سلطنت طغرل را به رسمیت شناخت و باخواهر

الب ارسلان ازدواج کرد و طغرل نیز چندی بعد دختر قائم را به زنی گرفت به این ترتیب بین دو خاندان عباسی و سلجوقی رابطه قرابتی سببی برقرار گردید.

طغرل پس از اصلاح امور عراق و برانداختن مدعیان و دشمنان خلیفه در اوایل سال ۴۵۵ از بغداد به ری آمد و کمی بعد در آنجا در ۷۰ سالگی درگذشت.

وزارت طغرل را در اواخر ایام سلطنت او عمیدالملک کندری از اهل قریه کندر نیشابور که از منشیان بزرگ در زبان فارسی و عربی و از مردان کافی و کاردان زمان خود بود برعهده داشت و بر اثر تدبیر و سیاست او بود که طغرل توانست با آسانی بر عراق عرب و بغداد مستولی شود و قائم خلیفه وزیران و درباریان او را بدون جنگ و خونریزی مطیع خود سازد. در حقیقت بیشتر رونق دولت طغرل مدیون کفایت و کاردانی آن مرد نامی بود.

الب ارسلان (۴۵۵-۴۶۵) - طغرل در مرض موت، برادرزاده خود سلیمان پسر چغری بیک را به جانشینی معین کرد. ولی برادر سلیمان یعنی الب ارسلان که فرمانروای مشرق ایران بود سر از اطاعت وی باز زد و به دستگیری وزیر مدبر خود خواجه نظام‌الملک، خود را پادشاه خواند و سرداران سلجوقی نیز غالباً از او طرفداری نمودند. الب ارسلان و خواجه در آخر محرم سال ۴۵۶ به ری آمدند و عمیدالملک به عذر خواهی به خدمت خواجه آمد و پانصد دینار به عنوان پیشکش تقدیم نمود ولی خواجه با همه فضیلتی که داشت ظاهراً ناجوانمردی کرده سلطان را به دستگیری عمیدالملک واداشت

و این وزیر کم نظیر را به فرمان البارسلان دستگیر و به مرو رود در ماوراءالنهر فرستاد. قریب يك سال بعد او را در زندان به دستور خواجه و سلطان کشتند (ذی الحجّه ۴۵۶).

البارسلان کشوری را که از عمش به ارث برده بود وسعت داد و حدود دولت سلاجقه را از يك طرف به کنارسیحون و از طرف دیگر به ساحل دریای مدیترانه رسانید و مدعیان داخلی را که اغلب از همان خاندان سلجوقی بودند برانداخت.

فتح ملازگرد - در سال ۴۶۲ امپراطور روم شرقی **رومانوس دیوجانوس** بالشکری عظیم به شهرهای شام حمله آورد و مسلمانان آن حدود را مغلوب ساخت و پس از آن با سپاهی مرگب از یونانیان و گرجیان و مردم بلغار و روسیه و فرانسه به آسیای صغیر رو آورد و در شهر **ملازگرد** (بین دریایچه وان و ارزروم) اردو زد.

البارسلان با اینکه پانزده هزار سوار بیشتر همراه نداشت به جلو امپراطور شتافته بادویست هزار تن سپاهیان او به مبارزه برخاست و با آنکه بر مقدمه سپاه امپراطور غلبه کرد با این حال تقاضای صلح نمود لیکن امپراطور نپذیرفت و جواب داد در شهر **ری** بایکدیگر صلح خواهیم نمود.

البارسلان و ترکان دلیر همراه او، دل بدریا زده به قصد جهاد و شهادت به رومیان حمله بردند و کشتاری سخت از سپاه روم نمودند. و امپراطور روم را در حین جنگ گرفتار کردند و او را به نزد البارسلان آوردند. معروف است که سلطان سه تازیانه بر سر

امپراطور زد و گفت چرا دعوت صلح مرا نپذیرفتی؟ امپراطور که بسیار متأثر بود جواب داد که سرزنشم کن، هر چه خواهی بکن، البارسلان با گرفتن يك میلیون و پانصد هزار دینار او را عفو کرد و صلحی پنجاه ساله با او منعقد ساخت و او را به کشور خود بازگرداند.

اهمیت فتح ملازگرد - این فتح در تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد زیرا یکباره دست رومیان را از ارمنستان کوتاه کرد و به منازعات هزار و صد ساله آنان با پادشاهان اشکانی و ساسانی و بزرگان مسلمان خاتمه داد. مهمتر اینکه بتدریج تمام نواحی آسیای صغیر هم از دست آنها بیرون رفت و تمدن یونانی و آداب عیسوی که تا حدود آذربایجان پیشرفت کرده بود رو به زوال نهاد و تمدن و آداب اسلامی و زبان فارسی جای آنها را گرفت.

قتل البارسلان - در آغاز سال ۴۶۵ البارسلان برای سرکونی یکی از پادشاهان ماوراءالنهر که عصیان کرده بود بدان سمت عزیمت نمود. پس از عبور از جیحون یوسف خوارزمی قلعه بان قلعه ای را که تقصیری کرده بود دست بسته به حضورش آوردند، و یوسف با سلطان در شتی کرد، سلطان خواست او را باتیر خود هلاک کند، از این رو دستور داد او را رهاکنند، قضا را تیر سلطان خطا کرد و یوسف خود را بدو رسانید و با کاردی که با خود داشت او را از پا در آورد. سلطان چهار روز پس از آن در دهم ربیع الاول ۴۶۵ درگذشت و در مرو بخاک سپرده شد.

پادشاهی ملکشاه (۴۶۵ - ۴۸۵) - پس از وفات البارسلان

ولیعهد او ملک‌شاه که در خدمت پدر بود به پادشاهی نشست و خواجه راهمچنان در وزارت باقی گذاشت. ملک‌شاه باشکوه‌ترین پادشاه ایران بعد از اسلام است، چه حدودکشورهای او از يك طرف سرحد چین بود و از سمت دیگر دریای مدیترانه، و از شمال دریاچه آرال و دشت قبیچاق تا یمن همه جا به نام او خطبه می‌خواندند و سر به اطاعت او داشتند و در تمام جنگ‌هایی که بامدعیان و مخالفان خود کرد پیروز شد. عمده رونق و شکوه دستگاه او بسته به تدبیر وزیرش خواجه نظام‌الملک بود که قریب ۳۰ سال امور اداری دولت سلجوقی را زیر نظر داشت و در همه کارها تجربه اندوخته بر تمام امور بخوبی وارد شده بود و خود و فرزندان دولت وسیع سلجوقی را به بهترین وجهی اداره می‌نمودند.

سر انجام خواجه نظام‌الملک - به سبب طول مدت وزارت خواجه و نفوذی که او و پسران متعددش در دستگاه دولت سلجوقی به هم رسانیده بودند بتدریج عده‌ای از درباریان متنفذ با خواجه مخالف شدند و شاه را که او نیز از خواجه و فرزندانش رنجیده بود نسبت به وزیر، بد دل ساختند. اتفاقاً در اواخر سلطنت ملک‌شاه، بین خواجه و سلطان، بر سر تعیین ولیعهد اختلاف شد خواجه مایل بود پسر بزرگ سلطان یعنی برکیارق ولیعهد شود و سلطان به تحریک زرش ترکان خاتون مایل بود که محمود کوچکترین فرزند خود را ولیعهد نماید با همه اینها ملک‌شاه از عزل خواجه بیم داشت چه هم خواجه و فرزندان بسیار با نفوذ بودند و هم عده‌ای از غلامان خاصه ایشان در لشکر ملک‌شاه بودند که برای هر نوع کاری به طرفداری از خاندان

خواجه آمادگی داشتند. از این رو سلطان با همه آزرده‌گی ده از خواجه داشت و با تمام تحریکاتی که بر ضد خواجه می‌شد از برار وزیر بزرگ خویش خودداری کرد تا اینکه در سال ۴۸۵ در سفری که ملک‌شاه و خواجه به بغداد می‌رفتند در حوالی صحنه کرمانشاه جوانی در لباس صوفیان به عنوان تقدیم عریضه خود را به خواجه رسانید و او را با کاردی از پا در آورد (۱۰ رمضان ۴۸۵) غلامان نظامیه این عمل را به اشاره سلطان دانستند و منتظر فرصت شدند تا انتقام مخدوم خود را بگیرند.

خواجه که اصلاً از دهقان زادگان سبزوار و تربیت یافته شهر بزرگ طوس بود، در تاریخ ایران به کمال خرد و تدبیر و حسن عمل و خیرخواهی و علاقه به آبادانی مشهور است و از او آثار مهمی به یادگار مانده است که مشهورتر از همه بنای نظامیه بزرگ بغداد است که در زمان خود از دانشگاه‌های بزرگ اسلامی بوده ولی اکنون از آن نشانی برجانیست. کتاب مشهور سیاست‌نامه را به او نسبت می‌دهند و آن کتاب که در واقع دستور کشورداری است به زبان فارسی و با انشایی بسیار روان نوشته شده است.

با قتل خواجه نفوذ خاندان او در دستگاه سلجوقی از میان رفت و فرزندان متعدد او تا پایان دوره سلاجقه در دستگاه پادشاهان این سلسله مصدر کار بودند و شغل وزارت را بر عهده داشتند.

مرگ ملک‌شاه - ملک‌شاه پس از قتل خواجه به بغداد آمد و تاج‌الملک قمی رقیب عمده خواجه را وزارت داد و اندکی بعد در نیمه شوال همان سال مسموم گشت و ظاهر آغلامان نظامیه انتقام

خون مخدوم خود را از او گرفتند و تاج‌الملک را نیز سه ماه بعد در یکی از جنگ‌هایی که بر سر جانشینی ملک‌شاه رخ داد بچنگ آورده پاره پاره کردند.

پادشاهی احمدسنجر (۵۱۱-۵۵۲) - پس از ملک‌شاه بین فرزندان او بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد و هر یک از برادران در ناحیه‌ای از کشور پهناور سلجوقی مدتی پادشاهی کردند تا نوبت سلطنت به سنجر رسید و او پس از ملک‌شاه بزرگترین پادشاه سلجوقی است که مدتی طولانی (۶۱ سال) به عنوان امارت خراسان و پادشاهی سراسر ایران حکومت کرده است. در دوره پادشاهی او را از جهت عظمت و شکوه **سلطان السلاطین** می‌خواندند.

در دوره امارت خود (۴۹۰-۵۱۱) **سمرقند** را گرفته بر ماوراءالنهر مسلط شد و پس از آن غزنین را که تا آن تاریخ پادشاهان سلجوقی نتوانسته بودند بگیرند بتصرف در آورد و **بهرامشاه** غزنوی را وادار کرد که به نام خلیفه، و سلطان **محمد بن ملک‌شاه** و سنجر خطبه بخواند. این فتح سنجر را در کشورهای اسلامی بسیار مشهور ساخت. در دوره سلطنت خود (۵۱۱-۵۵۲) سنجر ابتدا بر برادرزاده خود غلبه کرده او را باطاعت آورد و پس از آن پادشاه سمرقند را که با وجود خویشی با سنجر سر از فرمان او باز زده بود مطیع ساخت آنگاه به سرکوبی **اتسز** خوارزمشاه پرداخت و در مدت بیست سال سلطنت خود به این کار سرگرم بود، اتسز هر دفعه که از سلطان شکست می‌خورد به قدم عذر خواهی پیش می‌آمد و سلطان نیز از سرگناه او

می‌گذشت و تازمانی که اتسز در حیات بود این کشمکش ادامه داشت. **جنگ با قراختائیان** - قراختائیان دسته‌ای از ترکان بودند که پس از مهاجرت سلاجقه به ایران در زمان سلطنت سنجر به ماوراءالنهر وارد شدند و بتدریج جای آنها را گرفتند، ورود قراختائیان به ماوراءالنهر امرا و مردم این خطه را واداشت که از تعدیات آنها به سنجر شکایت کنند. سنجر در صد سرکوبی آنان برآمد. جمعی از این ترکان از درعذرخواهی و تسلیم درآمدند اما سلطان که بدعت فتوحات خود مغرور شده بود عذر آنان را نپذیرفت و پادشاه قراختائیان را نیز تهدید کرد. در نتیجه جنگ بین سنجر و **گورخان** یعنی خان خانان که لقب پادشاه قراختائیان بود قطعی گردید.

این جنگ در محل **قَطْوَان** در ۳۶ کیلومتری سمرقند در تاریخ ۵ صفر ۵۳۶ روی داد. سلطان از ترکان شکست خورد و قراختائیان بر سمرقند و بخارا مستولی شدند و به خوارزم ریختند و اتسز را خراجگزار خود ساختند. باین فتح قراختائیان بر تمام ماوراءالنهر دست یافتند و تا سال ۶۰۹ که سلطان محمد خوارزمشاه آنها را بر انداخت در این سرزمین بودند.

جنگ با غزان - هشت سال پس از این واقعه سنجر گرفتار جنگ با **غزان** گردید. غزان گروهی از ترکان مسلمان ماوراءالنهر بودند که پس از استیلای قراختائیان بودایی مذهب، بر آن سرزمین، آن دیار را ترک کرده به بلخ آمده بودند. سنجر و والی او در بلخ خواستند غزان را از آنجا برانند. غزان به این کار تن در ندادند و در مقابل حاضر شدند که هر ساله مبلغی پول وحشم به خدمت سلطان بفرستند.

سنجر حاضر نشد و در صدد برآمد که آنان را بزور از بلخ براند. غزان بر روی هم سه بار سپاهیان سنجر را شکست دادند. بالاخره در ۶ جمادی الاولی ۵۴۸ او و زنش را دستگیر ساختند و به دنبال این فتح به خراسان سرازیر شدند و به قتل و غارت و یغما پرداختند. غزان تا اوایل سال ۵۵۱ یعنی قریب سه سال سنجر را نگاه داشتند و با اینکه او را به دیده احترام می‌نگریستند و بر خود پادشاه می‌شناختند با این حال از او غفلت هم نمی‌کردند تا مبادا فرار کند و در صدد انتقام برآید. اتفاقاً سلطان هم در این مدت حاضر به فرار نشد زیرا نمی‌خواست زنش در دست ترکان غز گرفتار بماند ولی پس از آنکه خاتون وفات یافت سنجر به همدستی جمعی از سپاهیان به عنوان شکار به کنار جیحون آمد و از آنجا به وسیله کشتیهایی که قبلاً آماده شده بود خود را از دست غزان نجات داد و به کمک بعضی از امرایش به مرو آمد و به تخت پادشاهی نشست اما ضعف پیری او را امان نداد و يك سال بعد در ۱۴ ربیع الاول ۵۵۲ درگذشت و در مرو پایتخت خود مدفون شد.

پس از سنجر وضع حکومت سلاجقه در ایران آشفته شد و وحدت کشور از دست رفت و امرای و بستگان سلاجقه در هر نقطه‌ای قدرت یافتند و تأسیس سلطنتی کردند. بالاخره دولت سلجوقی به دست خوارزمشاهیان و تابکان آنزبایجان که هر دو در اصل از اتباع و بستگان سلجوقیان بودند بر افتادند (ربیع الاول ۵۹۰).

اسامی سلاطین سلجوقی و زمان امارت هر يك

۱ - سلاجقه بزرگ

- | | |
|----------------------------|-----------|
| ۱ - طغرل بن میکائیل | (۲۲۹ ۲۵۵) |
| ۲ - البارسلان محمد بن چغری | (۲۵۵ ۲۶۵) |
| ۳ - ملکشاه حسن بن محمد | (۲۶۵ ۲۸۵) |
| ۴ - برکیارق پسر ملکشاه | (۲۸۵ ۲۹۸) |
| ۵ - محمد بن ملکشاه | (۲۹۸ ۵۱۱) |
| ۶ - سنجر احمد بن ملکشاه | (۵۱۱ ۵۵۲) |

۲ - سلاجقه عراق

- | | |
|--|-----------|
| ۷ - محمود بن محمد بن ملکشاه | (۵۱۱-۵۲۵) |
| ۸ - داوود بن محمود (فقط هشت ماه) | (۵۲۵-۵۲۶) |
| ۹ - طغرل بن محمد بن ملکشاه | (۵۲۶-۵۲۹) |
| ۱۰ - مسعود بن محمد بن ملکشاه | (۵۲۹-۵۴۷) |
| ۱۱ - ملکشاه دوم پسر محمود (رجب تا ذی القعدة ۵۴۷) | (۵۴۷-۵۵۴) |
| ۱۲ - محمد بن محمود | (۵۵۴-۵۵۶) |
| ۱۳ - سلیمان شاه بن محمد بن ملکشاه | (۵۵۶-۵۷۱) |
| ۱۴ - ارسلان شاه بن محمد بن طغرل دوم | (۵۷۱-۵۹۰) |
| ۱۵ - طغرل سوم پسر ارسلان شاه | (۵۹۰-۵۷۱) |

دولت وسیع سلجوقیان که از بدو اسلام تا تاریخ تأسیس این سلسله دولتی به آن عظمت و پهناوری پس از حکومت خلفا تشکیل نشده بود، در ماوراءالنهر تا ۵۴۸ و در خراسان تا ۵۵۷ و در عراق تا ۵۹۰ و در کرمان تا ۵۸۳ و در شام تا ۵۱۱ دوام یافت و فقط شعبه سلاجقه روم تا حدود سال ۷۰۰ هجری در آسیای صغیر پایدار ماند و آن دولت را نیز ترکان عثمانی منقرض ساختند.

۳- خوارزمشاهیان

(۴۹۰-۶۲۸)

خوارزمشاهیان از اولاد یکی از غلامان ملکشاهند به نام **انوشتکین** که چون او را در **غرجستان** از نواحی شمالی افغانستان خریده بودند به نام **انوشتکین غرجه** خوانده می‌شد. انوشتکین بر اثر لیاقت و کفایت در دستگاه ملکشاه ترقی یافت و به شهنشاهی خوارزم منصوب شد.

پسر انوشتکین **قطب‌الدین محمد** نخستین کسی است که از طرف سلجوقیان به خوارزمشاهی معین شده است و او در تمام عمر مطیع سنجر بود و پس از او پسرش **اتسز** به مقام خوارزمشاهی رسید و بشرحی که خواندید با سنجر مخالفتها کرد و بالاخره توانست دولتی مستقل در خوارزم یعنی در گوشه جنوب شرقی دریاچه آرال تشکیل دهد.

علاءالدین تکش (۵۶۸ - ۵۹۶) نواده اتسز است که در سال ۵۶۸ به پادشاهی رسید و خراسان را تسخیر کرد و بابر انداختن سلاجقه عراق حدود دولت خود را تازی و اصفهان و عراق عجم بسط داد و در عراق بر سپاهیان **ناصر خلیفه عباسی** پیروز شد و خلیفه او را رسماً به سلطنت عراق و خراسان و ترکستان منصوب نمود و بالاخره در ۹ رمضان سال ۵۹۶ درگذشت.

علاءالدین محمد (۵۹۶ - ۶۱۷) پسر تکش است که پس از فوت پدر به پادشاهی نشست و مازندران و کرمان را فتح کرد و با ناصر خلیفه عباسی دشمنی آغاز نمود و امرا و پادشاهانی را که ناصر برضد

او تحریک کرده بود شکست داد. مهمترین فتوحات **علاءالدین محمد** بر انداختن دولت قراختائیان است. **علاءالدین** و پدران او **خوارزمشاهیان** قراختائیان بودند و این امر بر او گران می‌آمد. مردم ماوراءالنهر نیز بعد از فتوحات عظیمی که به دست سلطان صورت گرفته بود از ظلم و جور قراختائیان به او شکایت کردند.

سلطان به کمک فرمانروای سمرقند و پادشاه مغولان **عیسوی نایمان** یعنی **کوچک‌خان**، گورخان قراختایی را شکست داد و اسیر کرد و کشور او را با کوچک‌خان تقسیم کرد. پس از آن سمرقند را نیز گشود و در شکوه و جلال سرآمد پادشاهان عصر خود گشت، چه مالک کشورهای بود که بعد از سلاجقه هیچ خاندانی را نصیب نشده بود و علاوه بر تمام ایران و ماوراءالنهر و خوارزم قسمتی از هندوستان را نیز در تصرف داشت و ملوک و امرای جزء همه فرمان او را گردن نهاده بودند. خود او نیز پادشاهی عالم و دیندار و ادب‌دوست بود ولی تدبیر و سیاست نداشت و مادرش **ترکان خاتون** هم‌که زنی خونخوار و شهوت‌پرست و حيله‌گر بود بر او تسلط داشت. این زن به وسیله ترکان قبچاقی که با او رابطه قرابت ایلی داشتند، بر همه امور سلطنت سلطان محمد تسلط یافته بود. بالاخره هم یکی از بستگان این زن سیل هجوم خانمان بر انداز مغول را به کشورهای خوارزمشاهی سرازیر کرد و سلطنت وهستی سلطان را بر باد داد (شوال ۶۱۷).

سلطان جلال‌الدین (۶۱۷ - ۶۲۸) - سلطان جلال‌الدین ارشد اولاد سلطان محمد و شاهزاده‌ای بسیار رشید و دلاور ولی بی تدبیر و عیاش بود. در موقعی که سلطان از جلو مغولها فرار کرده به **آبسکون**

نتیجه‌ای دیگر نداد .
 در آنجا بیمار شده بود ، جلال‌الدین با دو برادر دیگر خود در
 آنجا پدید بودند. سلطان محمد در مرض موت جلال‌الدین را به ولیعهدی
 معین کرد و او پس از اینکه پدر را به خاک سپرد به مازندران و از
 آنجا به خوارزم آمد و چون ترکان خاتون و ترکان قیجاقی با وی
 مخالفت کردند و در صدد کشتنش برآمدند به خراسان گریخت و پس از
 غلبه بر یک دسته از مغولان خود را به **هرات** رسانید. سلطان جلال‌الدین
 از این تاریخ تا سال ۶۲۸ که بقتل رسید دائماً با سپاهیان مغول
 و ملوک مغرب و شمال ایران و عراق و ناصر خلیفه عباسی و ملکه
 گرجستان به نزاع مشغول بود و از اکثر این جنگها نیز فاتح بیرون
 می‌آمد. در دوران سلطنتش تمام ایران از هند تا عراق و از قفقاز تا
 کرمان جولانگاه او بود و با همه این رشادتها نتوانست کشور خود را
 نجات دهد و خدمتی به مردم ایران کند . زیرا با تمام دلاوری و بی‌باکی
 و حلم و متانت، از تدبیر خالی بود و با رعایا بسختی رفتار می‌کرد و
 عیاشی و شرابخواری بر مزاج او غلبه داشت . از این رو قیام او جز
 بدبختی برای مردم ایران و بسط قدرت و فزونی تعدی و ظلم مغولان
 نتیجه‌ای دیگر نداد .

اسامی خوارزمشاهیان و زمان پادشاهی هر یک

- ۱ - قطب‌الدین محمد پسر انوشته کین غرجه (۴۹۰-۵۲۲)
- ۲ - اتسز پسر قطب‌الدین محمد (۵۲۲-۵۵۱)
- ۳ - ایل ارسلان پسر اتسز (۵۵۱-۵۶۷)
- ۴ - سلطان‌شاه پسر ایل ارسلان (رجب ۵۶۸-ربیع‌الآخر ۵۶۸)
- ۵ - علاء‌الدین تکش پسر ایل ارسلان (۵۶۸-۵۹۶)
- ۶ - علاء‌الدین محمد پسر تکش (۵۹۶-۶۱۷)
- ۷ - جلال‌الدین پسر علاء‌الدین محمد (۶۱۷-۶۲۸)

✕ اثرات حمله مغول و تیمور

الف - اثرات حمله مغول - مغولان از اقوام بدوی و زردپوست آسیایی بوده اند که در سرزمینهای کوهستانی واقع بین سبیری جنوبی و چین خاص و مغولستان امروزی سکونت داشته و به قیادت چنگیز خان پا به عرصه جهانگشایی نهادند و در اندک مدتی خود را به کناره های دریای سیاه و خلیج فارس رسانیده بر تمام اقوام متمدن آسیای جنوب غربی و مرکزی تسلط پیدا کردند .

هجوم مغول به ایران نتیجه مستقیم سیاست استبدادی و خشونت آمیز و بی تدبیری و نادانی سلطان محمد خوارزمشاه بود که در اندک مدتی آبادترین اقطار دنیای آن روز را به ویرانه ای تبدیل و زندگانی اجتماعی مردم این سامان را دگرگون ساخت . زیرا چنگیز خان مایل به حمله به ایران نبود و می خواست راه بازرگانی برای اتباع فقیر خود باز کند و با ایران و کشورهای اطراف آن بازرگانی نماید اما طمع - ورزی یکی از فرمانداران زیر دست خوارزمشاه و بی تدبیری خود او این بلای خانمانسوز و مردم گداز را متوجه ایران ساخت و چون شرح این واقعه هواناک از بر نامه خارج است فقط به ذکر نتایج و اثرات آن می پردازیم:

۱- خرابی و کشتار - مغولان چون مردمی وحشی و عاری از

تمدن بودند همینکه به کشورهای خوارزمشاهی سرانبر شدند و مقاومت های جزئی سپاهیان خوارزمشاه را در هم شکستند از افراد شهر های مفتوحه هر که را برای کار های جنگی یا رفع احتیاجات صنعتی خود لازم داشتند با خود برداشته بقیه را از دم تیغ گذرانیدند .

بطور نمونه بد نیست بدانید که شهر مرو پس از پنج روز مقاومت تسلیم شد . تولی پسر چنگیز که مأمور گرفتن آن شهر بود پس از کشتن جمیع بزرگان شهر دستور داد که همه مردم شهر را با اهل و عیال به خارج شهر منتقل سازند بطوری که شهر کاملاً خالی از سکنه گردد ، آنگاه بر کرسی زرین جلوس نمود و امر داد تا تمام رؤسای لشکری خوارزمشاه را که اسیر شده بودند گردن زدند و عاقه مردم را نیز بین لشکریان خود تقسیم نمود . مغولان سنگدل آن بینوایان را با عیال و اطفال از دم شمشیر گذرانند .

پس از آن شهر و مقبره سلطان سنجر را آتش زد و به طمع مال به نبش قبرها امر داد و گفت از مردم مرو که بر ما عصیان ورزیده اند هیچکس را باقی نگذارید . مغول اطاعت کرده بیش از هفت صد هزار تن از مردم بیگناه را کشتند .

از آن بدتر معامله ای بود که باشهر نیشابور کردند . به دستور تولی همه مردان را کشتند و زنان را اسیر کردند و از ترس آنکه مبادا در میان کشتگان کسانی نیمه جان مانده باشند امر داد تا سر همه مقتولین را بریدند و شهر را با کف دست برابر کردند و چون خواهر او از دنبال رسید به علت اینکه مردم نیشابور شوهرش را کشته بودند حکم داد که شهر را چنان ویران کنند که بر روی آن بتوان کشاورزی کرد و

حتی برسک و گربه آن شهر نیز رحم نکنند. عده مقتولین این شهر را تا حدود یک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند.

بایان این دو نمونه به میزان خرابی و کشتار مغولان در ایران می‌توانید پی‌ببرید و آنگاه فکر کنید که از سرحد سیحون تا کناره فرات چقدر از شهرها و دیه‌ها اینچنین به دست مغولان ویران شده و مردم آنها از دم شمشیر گذشته‌اند.

از میان فرمانروایان ایران فقط اتابکان فارس تدبیر و حسن سیاست بخرج داده با مغولها از در سازش و اطاعت درآمدند و خراج-گزاری آنان را پذیرفتند. بدین طریق جنوب ایران را از این بلا و آفت خانه برانداز نجات دادند.

۲- برافزاندن آثار تمدن - با این خرابی و کشتار بدیهی است از آثار تمدن نشانی نمی‌ماند. در این قتل و غارتها نه تنها عده زیادی از علما و فضلا و هنرمندان ایران بافجیع ترین وضعی کشته شدند، بلکه مساجد و مدارس و ابنیه متبرکه و کتابخانه های بزرگ که حاوی کتب بیشمار و خزاین علوم و آثار بود طعمه یغما و چپاول گشت و پایمال و نابود شد. از اهل دانش و هنر آنان که باز ماندند متواری و فراری شدند و آنها که توانستند خود را به نقاط امن تری چون فارس و آسیای صغیر برسانند، در آنجا مشعل علم و ادب و هنر ایران را با پرتولرزانی، روشن نگاه داشتند.

۳- تحولاتی در زبان و آداب - تبعیت از قوم غالب از امور طبیعی مهاجمات بشری است. مغولها با همه وحشیگری، آثاری از لغات و بعضی مراسم جزئی از وضع اجتماعی خود در ایران بیادگار

گذاشتند. لغات مغولی وارد زبان فارسی شد و در مدت سلطنت جانشینان چنگیز در ایران از آداب اجتماعی آنان که همه ناشی از قوانین چنگیز بود مختصری در ایران مورد تقلید قرار گرفت.

تحولاتی که در ادبیات ایران پیش آمد اثر آن محسوستر و بارزتر است. استعمال لغات ترکی و مغولی، نوشتن نثرهای مشکل و مغلطه^۱، و اطناهای ممل^۲ که بهترین نمونه آن تاریخ و تصانیف^۳ است زبان شیرین فارسی را از آن روانی و رسایی طبیعی انداخت.

۴- پیشرفت تصوف - سابقه تصوف در ایران خیلی جلوتر از حمله مغول است ولی در دوره های پیشین، تصوف آمیخته به وجد و نشاط و در واقع وسیله کنترلی برای زیاده روی در دنیا داری و حرص به جاه و مال بود، اما پس از دوره مغول مردمی که شاهد آن کشتارها و خرابیها بودند چنان روحیه خود را از دست دادند که گویی افسردگی، طبیعت ثانوی آنها شد. در این میان افرادی که فراست و هوشی بالاتر از مردم عادی داشتند دسته دسته به خانقاهها هجوم آورده دستگاه مریدی و مرادی را رونق دادند. اثر رونق دستگاه تصوف با ظهور سلسله صفویه کاملاً نمایان گشت. این اثر بقدری شدید بود که هنوز هم کم و بیش نشانه های آن در روحیات ایرانیان و بلکه همه اقوام شرقی که به بلای حمله مغول دچار شده اند دیده می شود.

۱ - نثر مغلطه یعنی عبارت و نوشته پیچیده ای که فهم آن آسان نیست.

۲ - اطنا ممل یعنی پرگوئیهای ملالت انگیز.

۳ - تألیف شهاب الدین عبدالله و صاف شیرازی. این کتاب دنباله جهانگشای جوینی است که حوادث روزگار را تا سال ۸۲۸ در بر دارد.

ظریفه دیگر مانند کاشی سازی و منبت کاری و بافت پارچه‌های زر بفت و از همه مهمتر حسن خط و خوشنویسی نیز در ایران رواج بسیار یافت. به همین ترتیب آثار هنری ایران نیز به چین راه پیدا کرد.

دوره کمال ترقی هنر بعد از مغول در ایران عهدجانشینان تیمور است که بعداً آن را شرح خواهیم داد.

۷ - نفوذ متقابل ایرانیان در مغولها - باتمام اوضاعی که بیان کردیم مغولها در واقع اصول تمدن و کشورداری را از ایرانیان فرا گرفتند. کشور ایران با همه ویرانی و خرابی که از آنها دید مکتبی شد برای تربیت شاهزادگان و امرای مغولی. بخصوص از زمانی که سلطنت ایلخانان در ایران تأسیس شد و حکومت مغولهای ایران از تبعیت مغولان چین خارج گردید، بر پادشاهان مغول مسلّم شد که بدون کمک و یاری ایرانیان نمی‌توانند کشورداری نمایند. از این روبرو به جلب وزیران و منشیان و عمال ایرانی پرداختند و در سایه تربیت آنان بود که پادشاهان مغول درنده‌خویی خود را بتدریج از دست دادند و در نتیجه اقامت در ایران و آشناسدن به افکار ایرانیان و در آمدن به دین اسلام تغییر ماهیت دادند و کم‌کم به تمدن ایران و اسلام واقف شدند و به صحبت علما و فضلا گرویدند و بعضی از آنان خود کسب هنر نمودند. بهترین دلیل امر مقایسه بین چنگیز است و غازان، که اولی نمونه عزم‌واراده ولی خونخواری و دشمنی با تمدن بود و دومی نماینده فرمانروایی فهمیده و قانون‌نگزار و علاقه‌مند به دانش و ادب.

از رجال بزرگ ایران که در واقع به تربیت مغولان همت گماشتند مقدم بر همه **خواجه نصیرالدین طوسی** است که از بزرگان حکما و

۵ - رواج طب و نجوم و تاریخ نویسی - از آثار مهم حکومت مغولها در ایران رواج سه علم طب، نجوم و تاریخ نویسی است. علت آن این است که مغولها قومی بیابان گرد و بدوی بودند و از این علوم که زائیده زندگی شهرنشینی و تمدن است اطلاع صحیحی نداشتند. وقتی که به ایران آمدند در درجه اول برای حفظ خود از بیماریها و سحر و جادو که از آن بسیار می‌ترسیدند و در درجه دوم برای حفظ یادگارهای نیاکان خود که مورد پرستش آنان بودند و شناساندن آنها به ایرانیان، به این سه علم توجه خاص مبذول داشتند، از این جهت است که عده‌ای از وزرای دوره ایلخانان یا از مورخان بوده‌اند یا از پزشکان و یا از هر دو دسته که نمونه عالی آنها **خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی** است که هم پزشک بوده است و هم تاریخ نویس. اتفاقاً ایرانیان هم چون با این قوم سابقه ارتباطی نداشتند مایل به دانستن سوابق زندگانی آنان بودند و از وجود امرا و حتی پادشاهان مغولی برای اخبار مربوط به آنان استفاده می‌کردند چه آنان بنا بر عقیده پرستش نیاکان، مقید به حفظ و نگاهداری تاریخ قوم خود بودند و از آن اطلاع کامل داشتند.

۶ - رواج نقاشی چینی در ایران - در عصر استیلای مغول، مخصوصاً در دوره ایلخانان مسلمان، به علت ارتباط ایرانیان با مردم چین و توجه بعضی از ایلخانان به هنر معماری و ساختن مساجد و گنبدهایی برای مدفن خود و آوردن هنرمندان چینی به ایران برای تزیین این عمارات و علاقه ایشان به زنده نگاه داشتن آداب مغولی، بتدریج نقاشی سبک چینی در ایران انتشار یافت و در پی آن صنایع

یادسیدانان و منجمان ایران و از افتخارات ایران و عالم تشیع است.
دیگر **خواجه شمس‌الدین محمد جوینی** صاحب دیوان و برادرش **عظاملك** و مشهورتر از همه **خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی** پزشک. و هر يك از این اشخاص به نوبه خود با تشویق اهل فضل و ادب، عده دیگری را پرورش دادند که مشعلدار تمدن و هنر ایران شدند و اگر چه بسیاری از ایشان و امثال ایشان جان خود را بر سر این امر خطیر نهادند و فدای خونخواری و وحشیگری مغولان شدند ولی با همه اینها بازمانده تمدن و آبادی ایران را از چنگ مغولان نجات بخشیدند و آن خشونت و درشتی اولیه حکام مغولی را تا حد زیادی تعدیل کردند.

ب - اثر حمله تیمور - هنوز ویرانیهای ایران آباد نشده و مردم بینوای این سرزمین جانی نگرفته بودند که دوباره کشور ما گرفتار قهار خونخواری شد که از دهلی تا دمشق و از مسکو تا بغداد را به خاک و خون کشیده زیر سم ستوران خود در نوردید. این جهانگشای قهار **امیر تیمور گورکان** است که بدون شك یکی از فاتحان و کشورگشایان بزرگ و از سرداران مدبر است ولی در قساوت و سختکشی و بیرحمی و حیله‌ورزی نیز کمتر نظیر دارد. مردی که از پالنگ و از نیمه بدن مفلوج بود به قوت اراده و تدبیر، تمام سلسله‌های پادشاهان ایران را که به جای ایلخانان بر این کشور حکومت می‌کردند بر انداخت و پادشاه هندوستان و امپراطوری عثمانی را درهم شکست و دولتی تشکیل داد که از هند تا دریای مدیترانه بسط داشت ولی به علت نداشتن تدبیر در کار کشورداری به اندک فاصله

پس از او این دولت پهناور متلاشی گشت و هر گوشه‌ای از آن به دست یکی افتاد.

حمله تیمور در حقیقت مکمل خرابیهای چنگیز بود. چه اگر در دوره ایلخانان، مختصر آبادی در ایران شده بود به علت تاخت و تازهای ملوک الطوائفی بعد از آنها و بدتر از آن به علت حملات مکرر تیمور، این مختصر آبادی نیز روبه ویرانی نهاد. بنابراین، اولین اثر این پیشامد ماند و واقعه‌های حمله مغول خرابی و ویرانی است. دومین اثر این واقعه، رواج نسبی علم و هنر و صنایع ظریفه است. شاید این دو مسئله که به دنبال هم ذکر شد تاحدی اسباب تعجب شود ولی عجب‌تر از آن این است که از نسل قهار خونخواری مانند تیمور يك عده شاهزادگان بوجود آمدند که از جهت دانش - دوستی و ادب پروری و هنرمندی در تاریخ ایران کمتر نظیر داشته‌اند و در بارهای آنان از قوی و ضعیف مرکز بحث و مناظره و بهترین محیط برای بوجود آوردن آثار هنری بوده است. غالب این شاهزادگان در دربار خود کتابخانه‌ای داشته‌اند که در آن عده زیادی از خوشنویسان و نقاشان و مذهبیان^۱ به استنساخ و آراستن کتابها اشتغال داشته و از مخدمین خود حقوق دریافت می‌نموده‌اند. در میان این شاهزادگان مشهورتر از همه دو پسر شاهرخند به نام **بایسنقر میرزا** و **الغ بیک**.

بایسنقر که در ۸۳۷ در جوانی درگذشت، در زمان پدریکی دو مأموریت دیوانی در تبریز و استرآباد قبول کرد و چون مردی با ذوق

۱ - مذهب (بر وزن محصل) کسی را گویند که با آب طلا حواشی صفحه‌های کتاب و نیز جلد کتاب و سایر چیزها را زینت دهد .

و هنرمند و خوشگذران و ادب دوست بود از کارهای ملکی کناره گرفت و بقیه عمر را به جمع آوری کتاب و حشر با اهل هنر و ادب گذرانید و دستگاه او محل اجتماع نقاشان و خطاطان و نوازندگان و شعرا و اهل ادب و فضل بود. خود او نیز در گفتن شعر و مخصوصاً در نوشتن اقسام خط بسیار ماهر بود. به فرمان او بار دیگر شاهنامه فردوسی را جمع آوری کرده بر آن مقدمه‌ای نوشتند و از آن شاهنامه بایسنقری را که حالیه در دست اهل ادب است ترتیب دادند. از آثار دیگر این شاهزاده هنرمند کتیبه‌هایی است که در مسجد گوهرشاد مشهد بیادگار گذارده است.

دومین شاهزاده مشهور الغ بیک برادر بایسنقر است که از میان فرزندان شاهرخ فقط او بعد از پدر زنده ماند و در زمان سلطنت پدرش حکومت سمرقند را داشت و در مدت ۳۸ سال حکومت خود بر ماوراءالنهر درباری نظیر دستگاه پدر و برادر خویش یعنی بایسنقر ترتیب داده اهل فضل و ادب و هنر را در آن گرد آورد و چون خود او نیز اقسام علوم ریاضی را نیک می‌دانست و بخصوص در نجوم استاد بود به دستیاری چهارتن از علمای زمان خود در سمرقند رصدخانه‌ای ساخته زیج معروف الغ بیکی را ترتیب داد. الغ بیک پس از دو سال و هشت ماه سلطنت به دست پسر خود **عبداللطیف** کشته شد (۸۵۳).

سومین فرد مشهور این خاندان **سلطان حسین میرزا** نواده **بایقرا** پسر **عمر شیخ بن تیمور** است که از ۸۷۵ تا ۹۱۱ در هرات سلطنت محدودی داشت. در این دوره که دوره امن و راحت نسبی مردم خراسان و هرات است تمدن جانشینان تیمور به اعلا درجه کمال

و درخشندگی خود رسید. خود او مردی فاضل و شاعر بود و در گرد آوردن فضلا و اهل هنر در دستگاه خویش جدی تمام داشت و مدرسه و کتابخانه بزرگی در هرات برای طلاب علوم درست کرده بود که تا آن زمان کسی نظیر آن را ندیده بود و قریب ده هزار نفر طالب علم به خرج او در آنجا تحصیل می‌کردند. از غنائیم دستگاه او وجود وزیر کردانی بود به نام **امیر علیشیر نوایی** که خود از مشوقان بزرگ علم و هنر و ادب در ایران بشمار می‌آمد.

خلاصه آنکه اولاد تیمور از جمله با ذوقترین شاهزادگان ایران محسوبند و در عهد آنها هنرهای زیبا به اوج ترقی و در دستگاه آنان حسن معاشرت و لطف گفتار و کردار در مجامع و محافل به حد اعلا رسید.

این شاهزادگان با دادن انعام و حقوق گزاف، ماهرترین هنرمندان عصر را در خدمت خود نگاه می‌داشتند و از وجود آنان استفاده می‌کردند. ظریف‌ترین قالی ایران نه در عهد صفوی بلکه در زمان تیموریان بافته شده است. اسلحه سازی و منبت کاری و عاج سازی به منتهی درجه تکامل خود رسید و تشویقی که از هنرمندان می‌شد موجب افزایش عده استادان و پیروی کردن مردم مستعد از آنان می‌گردید. آثار نهضتی که تیموریان در صنایع ایران بوجود آوردند تا اواسط قرن بعد هم نمایان بود. در واقع پادشاهان صفوی دنباله کارهای آنان را گرفتند.

سومین اثر این واقعه تشکیل دولت **گورکانیان** است در هندوستان که بیش از ۲۵۰ سال دوام یافت. مؤسس این سلسله **ظهرالدین بابر**

است که هر چند در ایران نتوانسته است سلطنت کند لکن احوال و آثار او با تاریخ ایران ارتباط تام دارد. دولتی که او در هند تشکیل داد به دولت مغولان بزرگ معروف است. فرزندان بابر خدمات نمایان در ترویج تمدن و زبان و صنایع ایران در هندوستان کرده و با پادشاهان صفوی روابط استواری داشته‌اند. بزرگان شعرا و علما و صنعتگران ایرانی را در دربار خود معزز داشته و تشویق می‌کردند بطوری که در عهد صفوی اهل هنر همه آرزوی رفتن به هند را داشتند و زبان فارسی، زبان رسمی دربار هند و اکثر مردم این سرزمین شده بود و شعرا و نویسندگان هندی نژاد، یا ایرانیان مقیم هند، در این زمینه باشعرا و نویسندگان ساکن ایران رقابت می‌کردند.

۴- اوضاع اجتماعی و اداری ایران از دوره

طاهریان تا دوره صفوی

الف - اوضاع اجتماعی

۱- زندگی عمومی - کشور ایران با همه آبادی که داشت کشوری کشاورزی بود چنانکه امروزه نیز چنین است. بنابراین پایه زندگی مردم بر کشاورزی قرار داشت و مراکز جمعیت در اطراف نقاط حاصلخیز و پر آب بود. تنها منطقه شمالی ایران از تبریز تا خراسان به علت آنکه بر سر راه کاروان معروف ابریشم و واسطه اتصال چین با اروپا بود، از نظر بازرگانی نیز اهمیت بسیار داشت و اکثر شهرهای آباد و پر جمعیت ایران در این منطقه واقع شده بود. صنعتگران نیز هر کدام دستگاه محدودی که امروز هم نظایر آن در ایران دیده می‌شود داشتند که مصنوعات خود را به وسیله آن تهیه و به بازار عرضه می‌کردند.

۲- امنیت و آسایش - چون حکومتها بطور کلی استبدادی بوده است، راحتی مردم با دو عامل بستگی داشته: یکی قدرت پادشاه، و دیگر نیت او. هر وقت پادشاهی قوی بر کشور حکمفرما بوده است و آشوب و شورش در کار نبوده و پادشاه یا فرماندار نیز دادگستر و عدالت پیشه بوده است مردم بر راحتی روزگار می‌گذرانیدند و در

غیر این صورت به ناراحتی و سختی. در این مورد پناهگاه مردم بیشتر طبقه روحانی و خانقاههای تصوّف و حس همدردی اجتماعی اسلامی بوده است که از اتلاف نفوس به حدّ مقدور پیشگیری می نموده است.

۳- مذهب اکثریت مردم ایران دارای مذهب تسنّن بودند و مخصوصاً طاهریان و سامانیان و غزنویان و سلاجقه نسبت به پیشرفت این مذهب و سرکوبی مخالفان، جدیّت زیاد داشتند و در این راه تعصب بخرج می دادند. اما اکثر اهالی طبرستان و قسمتی از عراق عجم یعنی ری و قم و کاشان و الموت و آوه^۱ و سبزوار دارای مذهب شیعه بودند. از میان فرقه های شیعه، اسماعیلیان چون مخالفت شدیدی با دستگاه خلافت عبّاسی داشتند مورد تعقیب جدی پادشاهان سامانی و غزنوی و سلجوقی بودند و چه بسا جنگها و کشتارها بر سر این موضوع پیش آمده است. لیکن در میان پیروان مذاهب دیگر کمتر جنگ و جدال اتفاق می افتاد و غالباً تمام دسته ها با سودگی در کنار یکدیگر زندگی می کردند و چه بسا بحث و مناظره هم در باره عقاید خود داشتند. اقلیتهایی از مذاهب یهودی و مسیحی و زرتشتی هم در ایران بوده است که اکثر اوقات بر راحتی زندگانی می کرده اند و حتی از میان آنان کسانی هم به وزارت رسیده اند مانند: **نصر بن هارون** وزیر عضدالدوله دیلمی و **سعدالدوله** یهودی وزیر **ارغونخان** مغول که از مردم **ابهر** زنجان بوده است و امثال اینها.

۴- حلقه های تصوّف یکی از فروع مذهب در ایران قدیم افکار عرفانی و تصوّف بوده است، رهبران تصوّف غالباً مورد احترام

۱- آبه کنونی بین قزوین و همدان.

رؤسا و پادشاهان و پناهگاه مردم بینوا بودند. در هر نقطه ای خانقاهی بوده است که محل پذیرایی مسافران و درماندگان بوده و مخارج آن از طرف مریدان ثروتمند یا از محل اوقاف و نذورات و پیشکشها و امثال اینها تأمین می شده است و این حلقه ها و مجامع در دوره بعد از مغول بشرحی که گفته شد اهمیت بسیار یافته است.

۵- حیات علمی - از آنجا که پیشرفت علوم و فنون، در هر جامعه ای ارتباط با آسایش و راحتی و ثروت آن جامعه دارد، در ایران پیش از دوره صفوی باستثنای دوره محدود ترکنازیهای چنگیز و تیمور نیز فرهنگ ایران در راه ترقی و کمال بوده است زیرا که دوره کمال ترقی اقتصادی و پیشرفت آبادانی ایران همین دوره ها بوده است. عده بیشماری علما و دانشمندان و صنعتگران و هنرمندانی که از زمان طاهریان تا صفوی از ایران برخاسته و آثار گرانبهایی که بوجود آورده اند دلیل این مدعاست. اینک باختصار مباحث مربوط به این موضوع را شرح می دهیم:

الف- زبان - زبان ایران، فارسی دری بوده است یعنی همین زبان ادبی که امروز ما داریم. هنر عمده ایرانیان این بوده که در قبال هجوم و مهاجرت اعراب و ترکان و مغولان اولاً زبان تکلم خود را حفظ کردند و ثانیاً زبان دری را طوری نگاه داشتند و در سراسر ایران رواج دادند که فهمیدن زبان هزار سال پیش، امروز هم بر همه آسان است و این یکی از اسرار حفظ ملیّت ایرانی است. اگر چه لغات زیادی از عربی و ترکی و مغولی وارد زبان فارسی دری شده است لیکن بنیان آن همچنان محفوظ و مستقل مانده است.

این کیفیت بیشتر مرهون حس ملیت، توجه بزرگان سیاسی، و وجود شعرای بزرگی است که از ایران برخاسته‌اند و ما از زمان یعقوب لیث تا امروز در هر دوره و عصری می‌توانیم عده زیادی از شاعران بزرگ را بشماریم که در واقع نگاهدارندگان زبان فارسی محسوب می‌شوند.

ب - خط - در دو قرن اول این دوره، بیشتر خط کوفی معمول بود و بعدها بتدریج تصرفاتی در آن شده به خط نسخ نزدیک گشته است و این هر دو از خطوط عربی بشمار می‌رود و اصولاً خط و خوشنویسی در کشورهای اسلامی یکی از رشته‌های هنری است. علاوه بر اینها موبدان زرتشتی خطوط ایران پیش از اسلام را تا عصر صفوی خوب می‌دانستند و به زبان پهلوی آشنایی داشتند اما از آموختن آن به نااهل دریغ می‌ورزیدند.

ج - علوم - در ایران بعد از اسلام علاوه بر علوم که تا آن زمان رواج داشت مثل ریاضی، طب، نجوم و امثال اینها، رشته‌های دیگر علمی نیز بوجود آمد که همه تابع نشر اسلام در ایران بودند مثل صرف و نحو زبان عربی و حدیث و تفسیر و فقه و در این رشته‌های علمی بزرگی از ایران برخاسته‌اند، بطوری که کتب مهم ادبی و حدیث و تفسیر و فقه اسلامی به هر دو طریق تسنن و تشیع به وسیله ایرانیان تألیف و تصنیف شده است و ما شمه‌ای از آن را در مبحث تأثیر تمدن و فرهنگ اسلام یادآور شده‌ایم.

د - ادبیات - همچنین در ادبیات نه تنها در زبان فارسی نمایندگان ادبی بسیار بزرگ از میان ایرانیان برخاسته‌اند بلکه در

زبان عرب نیز گویندگان و نویسندگانی از میان ایرانیان بظهور رسیده‌اند که اشعار و نوشته‌های آنها نمونه عالی فصاحت و بلاغت زبان عربی شمرده می‌شود مانند: **عبد الحمید** کاتب **مروان حمار** آخرین خلیفه اموی، **عبدالله بن مقفع**، **بدیع الزمان همدانی**، **ابوالفتح علی بن محمد بستی** دبیر سبکتکین، **بشار بن برد**، **ابو ثواس** و **حسین بن علی ظفرایی اصفهانی** وزیر مسعود بن محمد بن ملک‌شاه سلجوقی گوینده قصیده معروف به **لامیه العجم**، و امثال اینها.

بنابر این باید گفت که دوره درخشان تمدن اسلام و ایران بعد از اسلام همین دوره ممتد بین طاهریان تا مغول است و بعد از مغول نیز دوره فرزندان تیمور، که عهد درخشان هنر و صنعت ایران بشمار می‌رود.

ب - اوضاع اداری

۱ - حکومت‌های مختلف - پس از اینکه ایران از زیر بار حکومت عرب بیرون آمد، از صورت یک دولت واحد خارج شد و در هر قسمتی از آن، خاندانی دستگاه پادشاهی برای خود فراهم نمود. مثلاً در دوره طاهریان، علویان در طبرستان، و صفاریان در سیستان باستقلال حکومت می‌کردند و در دوره سامانیان، ابتدا آل زیار و پس از آن آل بویه در مغرب و جنوب و مرکز ایران دولتی داشتند. بنابر این وحدتی در ایران وجود نداشت.

۲ - طرز حکومت - حکومت استبدادی بود و تابع قدرت، ولی در مسائل دینی که شامل معاملات و حدود هم می‌شد، بظاهر تابع مراجع دینی بود. همینکه فردی از خاندانی قدرت می‌یافت و

حکومتی بنیان می‌نهاد تا زمانی که قویتری پیدا نشده بود ، باستقلال حکومت می‌کرد اما چون قویتری ولو از زیردستانش بظهور می‌رسید، بتدریج آثار ضعف درخاندان فرمانروای نخستین پیدا می‌شد و کم‌کم جای خود را به فرد قویتری می‌داد مانند سلسله‌های سامانیان و غزنویان. در این صورت حکومت‌های محلی که در غالب نقاط ایران وجود داشت غالباً دست‌نشانده و تحت حکم و فرمان قویترین حکمرانی که باصطلاح او را **امیر یا پادشاه** می‌گفتند بسر می‌برد .

۳- حکومت ترکان - تا سال ۳۸۹ هجری که دولت سامانی به وسیله **ایلیک خان ترک** منقرض شد در همه ایران خانواده‌های آریایی نژاد حکومت می‌کردند ، اما از آن سال به بعد دست عنصر آریایی ایرانی‌ازیکی از اصلی‌ترین قسمت‌های ایران یعنی ماوراءالنهر کوتاه شد و بر اثر استیلا پی‌درپی ترکان و بیگانگان دیگر ، این کشور بزرگ که مهد ادبیات فارسی دری و موطن ومدفن جمع کثیری از بزرگان و فضایی ایرانی است از تصرف ایرانیان بدررفت همچنانکه هنوز هم خارج است و پس از آن هم بتدریج خراسان و افغانستان و ری و عراق و فارس و کرمان به دست ترکان افتاد، تادرزمان تشکیل سلسله سلاجقه، ایران یکسره در دست ترکها قرار گرفت.

۴ - سازمان اداری - اداره کشور در دست وزیر پادشاه بود که در خراسان او را **خواجه بزرگ** می‌نامیدند و او بر جمیع افراد اهل قلم و دفتر یا به اصطلاح امروز کارمندان اداری ریاست داشت. اداراتی در زیر نظر او بود که آنها را دیوان می‌نامیدند و تقلیدی بود از دیوان‌های زمان ساسانی، این تشکیلات عیناً بعد از سامانیان به امرای

جانشین ایشان مثل غزنویان و سلاجقه و خوارزمشاهیان منتقل شد و با اینکه این سلسله‌های اخیر همه ترك نژاد و متکی به ترکان بودند، با این حال با جبار دست به دامن وزیران و مستوفیان ایرانی می‌زدند و اداره کشور را بدانها می‌سپردند زیرا این کار از ترکان شمشیرزن ساخته نبود. این تشکیلات تا عهد مغول باقی بود و طبقه وزیران و دبیران و مستوفیان که در واقع مجریان و نگهبانان این طرز اداره بودند ، آن را دست بدست و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کردند و چون این سلسله از میان می‌رفت به خدمت سلسله نو در می‌آمدند و همان سیره پیشین را مجری و مرعی می‌داشتند ، لکن حکام محلی به علت محدود بودن حوزه حکمرانیشان غالباً تشکیلاتی ساده‌تر و مناسب با محل داشتند .

۵ - دیوان - قدیمترین دستگاه اداری ایران بعد از اسلام، دستگاه اداری سامانیان است که بالنسبه کامل هم بوده و در سلسله‌های سلطنتی بعدی نیز مورد تقلید قرار گرفته است. و در اینجا هم در واقع این طرز اداره بمنزله نمونه کامل انتخاب شده است.

دیوان سامانیان که به دست وزیرانی مانند: **بلعمی^۱** و **جیهانی^۲** ترتیب یافته بود، همچون دیوان خلفای عباسی تقلیدی از دیوان ساسانیان و ریاست آن با وزیر بود که در زیر دست او افراد بالنسبه مهم و متنفذی

۱ - ابوالفضل محمد بن عبدالله بلعمی وزیر اسماعیل سامانی و همچنین فرزند وی ابوعلی محمد بن محمد بلعمی وزیر عبدالملك و منصور بن نوح و مترجم کتاب معروف تاریخ طبری .

۲ - ابو عبدالله محمد بن احمد جیهانی وزیر امیر نصر بن احمد .

با عنوان صاحب دیوان کار می‌کردند و وظیفه آنها اداره دیوانهای اختصاصی بوده است.

دیوانهای اختصاصی عمده عبارت بودند از :

الف - دیوان استیفا ، که بمنزله وزارت دارایی امروز و وظیفه آن رسیدگی به درآمد و هزینه دولت بود و کارمندان آن را که همه در کارهای مالی وارد بودند مستوفی می‌گفتند .

ب - دیوان اشراف ، که وظیفه آن نظارت بر مخارج دستگاه دولتی بود و مأموران آن را مشرف می‌نامیدند . در مقابل مشرفین که مأمورین عالی دیوان اشراف بودند ، يك عده مأموران مخفی نیز بودند که تقریباً به‌جای بازرسان امروز در داخل کشور کار می‌کردند و کسانی که در داخل یا در کشورهای خارجه وظیفه جاسوسی و کشف خبر را بر عهده داشتند آنها را منهبی می‌نامیدند. کار این دسته مأموران را دیوان برید تکمیل می‌کرد .

ج - دیوان برید ، وظیفه آن کسب اطلاعات و خبرگزاری و رساندن نامه‌ها و پیغامهای امیر و وزیر بود و مأموران آن را برید می‌گفتند و این کلمه امروز در کشورهای عربی به جای پست بکار می‌رود.

د - دیوان اوقاف ، چنانکه از نام آن برمی‌آید مأمور رسیدگی به امور اوقافی قلمرو سامانیان بوده و اساساً موضوع اوقاف یکی از افتخارات عالم اسلامی است که اگر به صورت صحیح و چنانکه واقف خواسته است عمل شود ، نه تنها نیازمندی در کشورهای اسلامی باقی نمی‌ماند ، بلکه همه مردم زندگانی نسبتاً خوشی را دارا خواهند بود و بدیهی است در آن دوره‌ها که به صدر اسلام نزدیکتر بوده است در این مورد توجه خاص داشته‌اند .

ه - دیوان مظالم ، ریاست این دیوان با کسی بود که از کلیه قوانین شرع و عرف اطلاع کافی داشته باشد. دیوان مظالم به سه شعبه: **دیوان قضا** ، **دیوان حسبه** ، و **دیوان شرطه** تقسیم می‌شد و متصدیان آنها را رئیس قضا یا **قاضی القضاة** ، و **صاحب الحسبه** ، و **صاحب الشرطه** می‌نامیدند . در هر شهری قاضی بوده است که زیر نظر قاضی - القضاة دعاوی مردم را بر طبق احکام شرع فیصله می‌داده است و **حاکم و شحنة** یا **مُحْتَسِب** که در واقع مأموران انتظامی دولت بودند احکام قاضی را در صورت استنکاف محکوم اجرا می‌کردند. شرط اصلی در قضاوت علم و عدالت و پاکدامنی بوده است و اگر قاضی از حدود عدالت و تقوی انحراف می‌جست ، او را معزول و چه بسا که رسوای خاص و عام می‌ساختند . دیوان قضا در واقع بمنزله وزارت دادگستری امروز بوده است. قضا در رسیدگی و صدور حکم استقلال داشتند و با قدرت عمل می‌کردند.

و - دیوان رسایل یا انشا ، در حقیقت دبیر خانه اختصاصی امیر یا وزیر و مأمور تنظیم مراسلات و صدور جوابها و فرمانها و امثال این کارها بوده است ، و بدیهی است ، امور مهم بایست به نظر پادشاه یا حکمران برسد و طبق امر او فیصله یابد. مأموران دیوان رسایل را از اشخاص دانا و ادیب و صاحب نظر انتخاب می‌کردند که آثار قلمی آنان وسیله جلوه دادن شکوه دربار پادشاه باشد .

ز - دیوان عرض ، مأمور آن را **عارض** می‌گفتند و وظیفه آن ، این بود که هر سال در مواقع معین افراد سپاهی را در حضور پادشاه یا امیرسان بدهد که پادشاه یا امیر از وضع اسلحه و زندگانی و روحیه افراد اطلاع حاصل نماید و این عمل را **عرض لشکر** می‌گفتند. لازمه

این کار این بود که تهیه و تأمین کلیه لوازم و مایحتاج سربازان به وسیله عارض بعمل آید و در حقیقت مسئولیت تهیه مقدمات جنگ از جهت آنوقت و وسایل با او باشد. از این رو این شغل یکی از مشاغل بزرگ در بارهای سلاطین بوده است و پادشاهان مخصوصاً به این شغل و به رسیدگی امور سپاهیان بسیار اهمیت می داده اند. دیوان عرض تقریباً با وزارت جنگ امروز تطبیق می شود.

۶- درگاه - در مقابل دیوان که شرح آن بتفصیل داده شد، دستگاه دیگری نیز بود که در اداره امور کشور بسیار مؤثر بود و آن را به اصطلاح آن روز **درگاه** می نامیدند که امروز بار بار تطبیق می شود. ریاست دربار را شخصی داشت به نام **حاجبسالار** یا سالار بزرگ که بر جمیع امور داخلی امیر و درخانه او مستولی بود. بخصوص وقتی که امرا و پادشاهان، خردسال بودند قدرت این حاجبسالاران فزونی می یافت و در حقیقت زمام امور امارت و سلطنت به دست آنها می افتاد. هر یک از امرا عده ای غلام و نگهبان شخصی داشتند که فرماندهی و ریاستشان با **امیر حرس** بود و این جماعت مأمور حفظ جان امیر بودند و بسا که در لشکرگاهها از وجود حیوانات درنده مانند شیر هم برای این کار استفاده می کردند!

۷- اداره استانها و شهرهای تابعه - حکومت شهرها از طرف امیر و بیشتر به اشاره حاجبسالار یا وزیر به فرماندهان ورؤسای لشکری سپرده می شد. در دوره غزنویان و سلاجقه، پسران و بستگان پادشاه یا وزیر نیز به این مأموریت گمارده می شدند. در زمان سامانیان استاندار خراسان، **سپهسالار کل** اردوی سامانی نیز بود. در دوره های

بعد بتدریج از اهمیت این شغل کاسته شد و اساساً عنوان سپهسالار کل از میان رفت. بخصوص در دوره سلاجقه که بسط حکومت بحدی بود که اصولاً اداره آن، چه از لحاظ امور لشکری و چه از لحاظ امور اداری از عهده یک تن و چند تن بر نمی آمد.

امور اداری و انتظامی یک شهر را معمولاً فرماندار و مستوفی و قاضی و شحنة اداره می کردند و وظیفه شحنة صرفاً امور انتظامی بود. شحنة را در دوره های اخیر **داروغه** می گفتند و معمولاً در یکی از میدانهای شهر تختی برای او نصب می کردند که دسترسی مردم به او آسان باشد و او به وسیله مأموران زیر دست خود امور انتظامی شهر را اداره می کرد.

۸- سپاه - تا زمانی که حکومت قبایل ترک در ایران تشکیل نشده بود، سپاهیان بیشتر از افرادی قوی و نامجو و کسانی که طاقت گمنامی یا گذراندن زندگانی آرام و یکنواخت نداشتند بودند، اما پس از تشکیل حکومت قبایل ترک مانند سلاجقه و تاحدی خوارزمشاهیان و مغول، قدرت نظامی در دست افراد ایلی بود که پشتیبان سلطنت و دولت بودند و به همین جهت هم همه جا بر کارمندان اداری مقدم بودند.

در زمان سامانیان در نتیجه غزوات امیر اسماعیل و برادرش نصر، در حدود ترکستان عده زیادی از ترکان به عنوان اسیری و غلامی به ماوراءالنهر راه یافتند و بتدریج کارشان بالا گرفت و توانستند مقامات مهمی بدست آورند و حتی برای خود سلسله سلطنتی تأسیس کنند، مانند غزنویان. همین وضع نیز از زمان معتصم به بعد در بار خلفای عباسی پیش آمد و قدرت امیرالامراهای ترک بدرجه ای رسید که خلیفه را عزل و نصب می کردند و این قدرت روز بروز رو به فزونی بود تا اینکه

دیالمه بغداد را گرفتند و به قدرت ترکان خاتمه دادند. فرماندهی در جنگها غالباً با پادشاه بود و در مواردی که جنگ اهمیت کمتری داشت وزیر یا یکی از امرا به این مهم گمارده می شد. سپاهیان از لحاظ اسلحه و طرز جنگ با دوره ساسانیان تفاوت چندانی نداشتند. زندگی سپاهیان از محل غنایم جنگ یا غارت نواحی مغلوبه و از جیره و حقوقی که به آنها می دادند اداره می شد و امرا و سرداران نیز علاوه بر اینکه از این محلها سهمی داشتند، غالباً املاك و اراضی وسیعی نیز به نام **تیول** یا **اقطاع** از پادشاه می گرفتند و از عوارضی که از مردم آن اراضی دریافت می داشتند زندگی می نمودند.

بخش دوم

تاریخ عمومی

۹- مالیات - مخارج دستگاه پادشاه و حکام از محل مالیاتی که از مردم می گرفتند تأمین می شد. مالیات به صورت نقدی و جنسی هر دو بود. معمولاً مستوفیان دفاتری داشتند که میزان مالیات هر محل در آن ثبت بود ولی در عمل مردم نمی توانستند به میزان ثابتی مالیات بپردازند زیرا تغییر فرمانداران، شورشها و جنگها باعث می شد که هر ناحیه ای چند دست بگردد و هر چندگاه، بخصوص در دوره پادشاهان ضعیف تحت امر فرمانروایی قرار گیرد. بدیهی است اولین کار فرمانروای جدید گرفتن مالیات بود. گاهی نیز مالیات را به **مقاطعه** می دادند که در آن صورت، آن کسی که مالیات يك ناحیه را خریده بود به اضعاف از مردم وصول می کرد. اصولاً در دوره هایی که بی نظمی حکمفرما بود و حکومت ثابتی برقرار نبود، یکی از مشکلات بسیار مهم مردم روبرو شدن با مأموران مالیاتی بود و بخصوص در دوره مغولان و تیموریان مردم ایران از این لحاظ بسیار در عذاب بودند.

فصل اول

اختر اوقات در قرون جدید

قرون جدید - دوره‌ای از تاریخ را که بین سالهای ۱۴۵۳ (سال فتح قسطنطنیه به دست ترکان عثمانی و انقراض دولت روم شرقی) و ۱۷۸۹ (سال انقلاب کبیر فرانسه) واقع است اصطلاحاً دوره قرون جدید می‌گویند. اینکه می‌گوییم اصطلاحاً، از آن لحاظ است که وقایع تاریخ مانند رشته زنجیری به هم پیوسته‌اند و عمر تاریخ هم مانند زندگی انسان از آغاز تولد تا زمان مرگ به هم مربوط است و وقایع تاریخی همه علت و معلول یکدیگرند.

رنسانس - در اوایل قرون جدید حوادثی در قاره اروپا رخ داد که مایه نهضت علمی و ادبی بزرگی شد و سبب گردید که تراوشات فکری دانشمندان باستانی یونان و روم مجدداً رواج یافت و با پرتوهای پرفروغی که از حکمت اسلامی و ایرانی به سوی قاره اروپا زبانه می‌کشید ترکیب شد و تمدنی نو و افکاری تازه بوجود آورد که از هر لحاظ با تمدن و افکار قرون وسطایی اروپا تفاوت داشت. مورخان و دانشمندان اروپا دوره‌ای را که در آن افکار و اندیشه‌ها دگرگون شده، علم و ادب و هنر از نو رواج یافته است، دوره **رنسانس** گویند.

۱ - Renaissance

رنسانس یعنی زندگی دوباره علم و ادب و هنر. عوامل عمده‌ای که این دوره را بوجود آورد عبارت است از:

۱- **فتح قسطنطنیه** - که باعث شد علما و دانشمندان یونانی مقیم آن شهر با اسبابها و وسایل علمی و آثار هنری خود از آن شهر مهاجرت نمایند و به ایتالیا که به علت وجود ثروت و آرامش و فرمانروایان هنرور و دانش‌پرور، محیط مناسبی برای ترقی علم و کمال هنر بود رو آوردند.

۲- **کشف راههای دریایی تازه**، که آن نیز بر اثر تسلط ترکهای عثمانی بر قسطنطنیه و سواحل شرقی مدیترانه بود و وصول اروپائیان را به هندوستان و شرق دور آسانتر و بازرگانی آنها را با مشرق زمین با رونق‌تر ساخت و بالاخره منجر به کشف امریکا در سال ۱۴۹۲ میلادی گردید.

۳- **کشف امریکا**، که دنیای پر از ناز و نعمتی را بر روی اروپائیان گشود و در معتقدات دینی و علمی آنان تغییر فراوان داد، زیرا روحانیان مسیحی دنیا را منحصر به همان قسمتهای کشف شده می‌دانستند. چون عملاً بطلان این عقیده ثابت شد، دانشمندان اروپایی بفکر افتادند که از تقلید کورکورانه نسبت به گذشتگان صرف نظر نمایند و خود در مقام تحقیق بر آیند. این عمل مبدأ انقلاب علمی در اروپا گردید و از جمله اصلاح مذهبی را در آن نقطه پیش آورد، در نتیجه کشف امریکا، اروپائیان به مردم و حیوانات و نباتات و تمدنهای تازه‌ای برخوردند که در پیشرفت علمی آنها بسیار مؤثر شد. در ضمن از ثروت سرشار آن قطعه نیز حداکثر استفاده را برده اروپا را توانگر ساختند. در این دوره اروپائیان از اکتشافات عمده چینپها که به وسیله

مسلمانان بدانها رسیده بود استفاده کرده وضع زندگی خود را تغییر دادند. اهم این اکتشافات عبارتند از:

۱ - **تهیه باروت و بکار بردن آن در جنگها**، که منجر به تشکیل دسته‌های توپخانه و افزایش قدرت پادشاهان و برافتادن **ملوک الطوائفی** و پیدایش حکومت‌های مرکزی در اروپا و ایجاد امنیت و آرامش در آن قطعه گردید و وضع زندگی اروپائیان را بهبود بسیار بخشید .

۲ - **قطب‌نما و بکار بردن آن در دریانوردی**، که باعث شد اروپائیان بتوانند در وسط دریاهانیز به کشتیرانی بپردازند و خود را به اراضی و نقاط نامعلوم برسانند و سرزمینهای تازه و راههای بازرگانی جدید بدست آورند و زندگی خود را بهبود بخشند .

۳ - **تهیه کاغذ و ساختن انواع و اقسام آن**، که موجب ترقی علم و هنر و بسط و ترویج و انتشار آن گشت و در نتیجه جامعه علمی اروپا را بوجود آورد.

اختراع چاپ، که به وسیله **گوتنبرگ**^۱ آلمانی در ۱۴۵۵ میلادی صورت گرفت، بکلی وضع علمی اروپا را عوض کرد و آن را رونقی بسیار داد، چه با این اختراع، کتاب به میزان زیاد تهیه گردید و قیمت آن ارزان شد و در نتیجه همه کس را توانایی تحصیل علم حاصل گشت و عامه مردم نیز از آن پس توانستند از ثمرات علم و دانش برخوردار گردند .

نوشتن کتب به زبان معمول کشور - در قرون وسطی زبان علمی و ادبی اروپا زبان لاتین بود. دانشمندان و نویسندگان اروپا از هر کشوری

۱ - Gutenberg

که بودند خود را موظف می‌دانستند که افکار خود را به زبان یونانی یا لاتین بنویسند. در قرون جدید به این سنت پشت پا زدند و به زبان مادری خود چیز نوشتند، در نتیجه عامه مردم و اهل علم مجبور نبودند برای فهم مطالب علمی به زبان یونانی و لاتینی توسل جویند و باهمان زبان مادری خود می‌توانستند تحصیل کنند و از خرمن دانش خوشه برگیرند.

ترقیات علمی که با استفاده از این وسایل پیش آمده بود با اکتشافات و اختراعاتی که به وسیله خود اروپائیان بعمل آمد، پایه و اساس تمدن علمی و صنعتی امروز اروپا و امریکا گشت و ماینک بر طبق برنامد، اختراعات آن را ذکر و اکتشافات آن را در فصل بعد بیان می‌کنیم:

۱ - **اختراع دوربین نجومی**، که در ۱۶۰۹ به وسیله **گالیله** دانشمند عالیقدر ایتالیایی صورت گرفت مطالعه در اجرام آسمانی را آسان ساخت و در پیشرفت هیئت و نجوم جدید بسیار مؤثر واقع شد.

۲ - **اختراع آونک**، به وسیله **گالیله** و **فرنر ماریچی** و بکار بردن این دو اسباب در ساعت به وسیله **هوی گنس**^۱ از مردم هلند در تنظیم حرکات ساعتها و اندازه‌گیری زمان بسیار مؤثر واقع شد.

۳ - **اختراع میزان الحراره و میزان الهوا**، که بر تجربیات **تریچلی**^۲ ایتالیایی از شاگردان **گالیله** مبتنی بود و در علوم طبیعی و طب تحولات تازه‌ای بوجود آورد .

۴ - **اختراع ماشین تخلیه هوا**، که به وسیله شخصی آلمانی موسوم به **اتودو گریک**^۳ موجب اکتشافات تازه در علوم طبیعی گشت. و از همه مهمتر :

۱ - Huygens ۲ - Torricelli
۳ - Otto de Guricke

علوم و ادبیات و نمایندگان معتبر آن در قرن هفدهم

و هجدهم در اروپا

۱ - علوم

نهضت رنسانس یا تجدید حیات علمی و هنری اروپا، آن قطعه را از وضع تاریک قرون وسطی بیرون آورد و ترقی علوم مخصوصاً علوم طبیعی و ریاضی و استفاده‌هایی که در زندگی عملی از این دو علم شد تمدن عظیم اروپایی فعلی را بوجود آورد.

علمای دوره رنسانس در عین اینکه متوجه مطالعه مسائل طبیعی و وجود انسانی شده بودند، هنوز جسارت و قدرت اینکه خود را از زیر بار تقلید پیشینیان بیرون آورند و در تحقیق و تفحص علمی روش نو اتخاذ کنند نداشتند، فقط برخی از آنها در پاره‌ای از عقاید قدما تردید کرده از آنان انتقاداتی نمودند.

از نیمه دوم قرن پانزدهم به بعد، چون اهل علم نسبتاً زیادتر و اغلب آنان به زبان یونانی آشنا شدند، بیشتر به حقیقت آثار قدما پی بردند و متوجه شدند که در دوره درخشان تمدن یونان نیز اختلاف عقاید و آرا وجود داشته است و لزومی ندارد که انسان در طلب علم از رویه و آرا و عقاید یک فرد معین مثلاً ارسطو که عالی‌ترین مرجع علمی مسلم اروپا در قرون وسطی بود، پیروی نماید.

۵- اختراع میکروسکوپ، که بنابر اقوال گوناگون در اواخر قرن شانزدهم در هلند و با در قرن هفدهم در پاریس صورت گرفت و در پیشرفت علوم طبیعی تأثیر بسیار کرد و همانطور که اختراع دوربین نجومی موجب کشف ستارگان تازه شد، میکروسکوپ نیز دیدن جانوران کوچکی را که بیچشم نمی‌آمدند آسان نمود و از این حیث به علوم طبیعی و پزشکی خدمات بسیار کرد.

۶- اختراع کشتی بخاری، به وسیله دنی پاپن^۱ فرانسوی در سال ۱۷۰۷ میلادی مقدمه ورود بخار در صنعت و استفاده از نیروی آن در گرداندن چرخهای ماشینها گردید. اگر چه خود پاپن به علت اینکه کارگران آلمانی تصور می‌کردند که اختراع او باعث پریشانی کار آنان خواهد شد و کشتی بخاری او را شکستند، به استفاده از اختراع خود توفیق نیافت لکن دیگران دنباله کار او را گرفتند و ده سال پس از آن جیمز وات^۲ انگلیسی نخستین ماشین بخار را ساخت و با اختراع آن احوال اقتصادی و مالی و صنعتی دنیا را دگرگون کرد.

۷- اختراع بالون، که در ۱۷۷۳ به وسیله دوبرادر فرانسوی به نام مونتگلفیه^۳ صورت گرفت، مقدمه پرواز بشر و تسخیر جو به دست انسان گردید.

۸- اختراع پیل به وسیله ولتا^۴ ایتالیایی و برقگیر به وسیله فرانکلین^۵ امریکایی، برق را در علم و صنعت مقام بسیار مهمی بخشید و تحولات بسیاری را در این زمینه بوجود آورد.

۱ - Denis Papin

۲ - James Watt

۳ - Montgolfier

۴ - Volta ۵ - Franklin

این امر نخستین عامل بسط و ترقی علمی در جامعه اروپایی بود. امر دیگری که در این مورد اهمیت بسیار دارد این است که علمای این دوره در صد بر آمدند که به وسیله تأسیس مجلات و مجامع علمی بین خود رابطه منظمی ایجاد کنند. به همین منظور در فرانسه «روزنامه دانشمندان»^۱ در سال ۱۶۶۵ بوجود آمد و پادشاه انگلستان چارلز دوم انجمن سلطنتی لندن را برای نزدیک ساختن علما به یکدیگر تأسیس نمود. سومین مسئله ای که به ترقیات علمی بسیار کمک کرد، توجه دولتها بود به تأسیس مؤسسات علمی و کمک به دانشمندان و محققان در تهیه وسایل کار. به این معنی که دولتها برای آسان کردن کار تحقیقات و تبلیغات علمی، بنگاههای مخصوصی ایجاد کردند و در آن بنگاهها تمام آلات و ادواتی را که به سبب گران بودن، تهیه آن از عهده دانشمندان خارج بود فراهم کرده در دسترس آنها نهادند چنانکه کلبس^۳ وزیر معروف لویی چهاردهم رصدخانه پاریس را بنا کرد و چارلز دوم رصدخانه گرینویچ^۴ را تأسیس نمود.

علمی که بیشتر در این دوره مورد توجه قرار گرفت عبارتند از: فلسفه و حکمت (بخصوص از نظر روش تحقیق علوم و شناختن ارزش انسانی و بهترین راه حکومت کردن) و علوم طبیعی و ریاضی (مخصوصاً از جهت هیئت و نجوم). و اینک نمایندگان معتبر علمی اروپا را ذکر می کنیم:

الف - حکمت و فلسفه - از علمای بزرگ اروپا در قرن هفدهم که در این رشته نامبردار شده اند، چهارتن بسیار مشهورند:

- | | |
|-------------------------|---------------|
| ۱ - Journal des Savants | ۲ - Charles |
| ۳ - Colbert | ۴ - Greenwich |

۱ - فرانسیس بیکن^۱ (۱۵۶۰ - ۱۶۲۶)، از بجا و اشراف انگلستان و از درباریان ملکه الیزابت و از نویسندگان بسیار دانشمند آن کشور است. گرچه در امور سیاسی و اداری وارد بود و زندگی او به خدمات دولتی گذشت، لکن در عین حال به مطالعه و تحقیق، نیز شوق وافر داشت و علاوه بر فلسفه و حکمت، در علوم طبیعی نیز مطالعاتی کرده بود و درباره وزن هوا و قوه جاذبه نیز عقایدی داشت که پس از وی زمینه تحقیقات تریچلی و نیوتن گردید.

اثر معروف این دانشمند کتابی است موسوم به **روش نو** که بخشی است از کتاب ناتمام وی به نام **اصلاح اساسی**. منظور بیکن از تألیف این کتاب تشریح طریقه جدید تحقیقات علمی است که از آن پس دانشمندان باید در پیش گیرند و اساس عقیده او در این باره این است که: «دانشمند باید خود را از فرض و تصور برکنار دارد و حقایق طبیعی را از راه مشاهده و آزمایش استنباط کند».

بیکن با همه مقام علمی در آخر عمر متهم به گرفتن رشوه شد و از طرف مجلس مبعوثان انگلیس در این اتهام محکوم گشت، لکن پادشاه انگلیس از سر مجازات او درگذشت سرانجام این دانشمند بزرگ معروف، در سال ۱۶۲۶ جهان را بدرود گفت.

۲ - رنه دکارت^۲ (۱۵۹۶ - ۱۶۵۰)، نظیر بیکن، از جهت فلسفه و حکمت از شخصیتهای بزرگ فرانسه بشمار می رود. دکارت در ۱۵۹۶ تولد یافت و تا ۱۶ سالگی تحصیل کرد و پس از آن چندی در هلند و ایتالیا و آلمان به سیاحت پرداخت و بالاخره در هلند ساکن شد و مدت ۲۳ سال

- | | |
|-------------------|--------------------|
| ۱ - Francis Bacon | ۲ - René Descartes |
|-------------------|--------------------|

در علوم ریاضی و نجوم و طبیعی و فلسفه به تحقیق مشغول بود. اصول عقاید خود را در کتابی به نام **تقریر در باب روش تحقیق** منتشر ساخت. مقصود اساسی دکارت از نگاشتن این کتاب این بود که: «هیچ چیز را، تا حقیقت آن معلوم نشده، حقیقی نباید شمرد و در آرا و عقاید خویش جز بر محسوسات و مشهودات متکی نباید شد».

دکارت در فلسفه هم کتابهایی نوشت و عقایدی ابراز داشت و در توسعه علوم ریاضی نیز زحمات بسیار کشید و شهرت بسیار بدست آورد و امروز نیز در ردیف اول بانیان حکمت جدید محسوب می شود.

۳- **باروخ اسپینوزا** (۱۶۳۲ - ۱۶۷۷)، از یهودیهای پرتغالی مقیم هلند و از پیروان و مفسران آرای دکارت است که در فلسفه قائل به وحدت وجود بوده و کوشیده است که معرفت خدا و انسان را به عقیده خود با ادله ریاضی اثبات کند و بیشتر تحقیقات او در باب اخلاقیات است و کتاب معروف او موسوم به **علم اخلاق** است.

۴- **جان لاک** (۱۶۳۲ - ۱۷۰۴)، از پزشکان انگلستان بود که به استادی دانشگاه آکسفورد نایل گشت و با اینکه در تحقیقات فلسفی پیرو دکارت بود، لیکن برخلاف او عقیده داشت که منشأ تمام معلومات بشری اصول مادی و ظاهری یعنی حواس مختلف اوست. لاک که در دوره انقلاب انگلستان (۱۶۸۸) می زیست بیشتر به حکمت اجتماعی و سیاسی توجه داشت و معروفترین آثار او کتابی است در باب حکومت کشوری (در سال ۱۶۹۰ یعنی پس از انقلاب انگلستان).

لاک سلطنت استبدادی را مخالف مصلحت جامعه می دانست و از

انقلاب ۱۶۸۸ جداً طرفداری می کرد. افکار او بعداً در فرانسه نیز طرفدارانی یافت و از عوامل ایجاد انقلاب کبیر گردید.

۵- **کانت** (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) - بزرگترین فیلسوف اروپا در قرن هجدهم، که او را تالی ارسطو می دانند، **کانت** آلمانی است. کانت تمام عمر را به افکار فلسفی سرگرم بود و در مدت ده سال سه کتاب فلسفی مهم منتشر ساخت که هر سه، از جمله شاهکارهای عقلی بشر است و آن سه عبارتند از: **انتقاد عقل نظری و انتقاد عقل عملی و انتقاد قوه حاکمه**. افکار فلسفی کانت در بسیاری از نویسندگان معاصر وی تأثیر کرد و موجب ظهور عقاید فلسفی جدید در سایر کشورهای اروپا گردید.

ب - **علوم ریاضی** - از مشاهیر علمای ریاضی این دوره نیز دو

تن بسیار مشهورند:

۱- **بلز پاسکال** (۱۶۲۳ - ۱۶۶۲)، در ۱۶۲۳ بدنیا آمد و چون پدرش تحصیلاتی داشت و با علمای ریاضی زمان خود معاشر بود از این رو از کودکی ذوق ریاضی در پاسکال پدید آمد چنانکه گویند در دوازده سالگی ۳۲ قضیه از قضایای هندسی را خود استنباط کرد و در هجده سالگی ماشین حسابی اختراع کرد که در حقیقت ماشینهای حساب امروزی از روی آن ساخته شده است. مقالاتی در باب وزن و حجم هوا و تعادل مایعات نوشت که پس از مرگ او انتشار یافت.

دکارت و پاسکال دو دانشمندی بودند که بیش از همه در پی کشف قوانین طبیعی عالم بودند و ثابت کردند که جهان غیر از مناظر و مظاهری که در چشم ما جلوه گر می سازد دارای قوانین و احکامی است که می توان

انها را مانند قوانین ریاضی تحت نظم آورد و برطبق همین قوانین از قوای مکانیکی آن استفاده‌های علمی کرد و همین امر روشی جدید در راه تحقیق مسائل علمی پیش آورد و علوم طبیعی را ترقی بسیار داد.

۲ - لایپ نیتس (۱۶۴۶ - ۱۷۱۶)، از بزرگان علمای آلمان و یکی از نوابغ نیمه دوم قرن هفدهم است که در فلسفه و ریاضیات و علوم طبیعی و سیاسی مقامی عالی و سمت استادی داشت. این مرد بزرگ در سال ۱۷۵۰، فرهنگستان علوم برلین را تأسیس کرد و خود ریاست آن را عهده‌دار شد و کتب متعددی در تاریخ و علوم مختلف از خود بجا گذاشت که از همه معروفتر کتابی است به نام **مطالعات تازه در قوه ادراک بشر**. لایپ نیتس مخترع حساب **انتگرال**^۱ (حساب جامعه) است که در ریاضیات عالیّه از آن بحث می‌شود.

ج - علم نجوم - علم نجوم در قرن هفدهم با اکتشافات علمای بزرگی مانند کپلر و گالیله و هوی گنس و نیوتن بر اساس محکم و صحیح علمی استوار گردید و ماینک به شرح حال علمای فوق می‌پردازیم:

۱- ژان کپلر^۲ (۱۵۷۱ - ۱۶۳۰)، از مردم شهر «ورتمبرگ»^۳ آلمان بود که در ۱۸ سالگی به تحصیل ریاضی پرداخت و مدتی شاگرد **تیکو براهه**^۴ منجم معروف دانمارکی که در دربار امپراطور آلمان می‌زیست، بود و پس از استاد مقام او را یافت و منجم مخصوص امپراطور گردید. کپلر در نتیجه **تتبّعات** و **مطالعات** علمی که مدت هفت سال طول کشید بدین نکته پی برد که مدار حرکت زمین به دور خورشید همیشه

۱ - Intégral ۲ - Johannes Kepler
 ۳ - Wurtemberg ۴ - Tycho Brahé

پیشی شکل است که خورشید در یکی از دو کانون آن قرار دارد و این **قانون** با دو قانون دیگر او از مهمترین قوانین هیئت جدید می‌باشد.

۳- **گالیله**^۱ (۱۵۶۴ - ۱۶۴۲)، از مردم ایتالیا و از بزرگترین **علمای** ریاضی و نجوم قرن جدید است. در سال ۱۶۰۹ دوربینی اختراع کرد که به وسیله آن معلوم نمود که کره ماه دارای کوههای متعدّد است و کهکشان از ستارگان کوچک ترکیب شده و غیر از اخترانی که در آسمان به چشم می‌توان دید، ستارگان بی‌شمار دیگری نیز وجود دارند. علاوه بر این، چهار ماه از ماههای مشتری و لکه‌های متحرک خورشید را نیز کشف نمود.

گالیله در ۱۶۳۲ کتابی درباره حرکات منظومه شمسی نوشت و از طرف پاپ تکفیر و بهرم احضار و مجبور شد که در حضور پاپ بزانو در آید و از عقیده خود در باب حرکت زمین استغفار کند.

معروف است که چون گالیله استغفار کرد و از زمین برخاست و بیرون رفت، دیدند که بر روی زمین نوشته است: «با این همه تو حرکت می‌کنی» یا: «با این همه زمین حرکت می‌کند».

۳- **هوی گنس** (۱۶۲۹-۱۶۹۵) - **کریستیان هوی گنس**^۲

از مردم هلند و از منجمان و علمای بزرگ ریاضی مشهور عالم است. در ۱۶۵۶ به وسیله دوربینی که خود ساخته بود، یکی از ماههای **زحل** را دید و سال بعد نیز حلقه‌ای را که گرد آن سیاره است کشف کرد و در مباحث نور و وزن اجسام و شعب مختلف ریاضی کتابها و مقالات متعدّد نوشت و اختراع **فترماریچی** و استعمال آنک را در ساعت نیز بشرحی که گفتیم از او می‌دانند.

۱ - Galilée ۲ - Christiaan Huygens

۴ - نیوتن (۱۶۴۳-۱۷۲۷) - مشهورترین علمای نجوم اسحاق نیوتن^۱ دانشمند بزرگ انگلیسی است که در علوم ریاضی و نجوم و طبیعی استاد بود. تحصیلات خود را در دانشگاه کمبریج پایان رسانید و مقالاتی نیز در مبحث نورشناسی نوشت و تجزیه نور را به وسیله منشور کشف کرد.

نیوتن در سال ۱۷۰۳ به ریاست انجمن سلطنتی لندن انتخاب شد و تا پایان عمر بدین سمت باقی بود.

در قرن هجدهم علم هیئت پیشرفت بسیار کرد. از بزرگترین علمای این علم هرشل^۲ آلمانی (۱۷۳۸ - ۱۸۲۲) است که در انگلستان بسمی برد و در سال ۱۷۸۱ سیاره اورانوس را کشف کرده و با تلسکوپ بسیار قوی که داشت در لکه‌های خورشید بررسی و تحقیقاتی نمود.

د- علوم طبیعی و جانورشناسی - ترقی علوم طبیعی در قرن هفدهم نتیجه ترقی ریاضیات بود. علمایی که ذکر آنها گذشت در این امر بسیار مؤثر بودند به این شرح:

نورشناسی را در حقیقت سه نفر ایجاد کردند:

۱ - دکارت، که قوانین انکسار اشعه را کشف نمود.

۲ - هوی گنس، که ثابت کرد نور مانند صدا به وسیله نوسان

منتشر می‌شود.

۳ - نیوتن، که تجزیه نور را به وسیله منشور کشف کرد.

بزرگترین کشفی که از لحاظ جانورشناسی در قرن هفدهم صورت

۱ - Isaac Newton ۲ - Herschel

گرفت، کشف گردش خون است که نخست هاروی^۱ پزشک انگلیسی در سال ۱۶۲۸ بدان پی برد.

در قرن هجدهم دو رشته از علوم ترقی بسیار کرد: طبیعی و شیمی. طبیعی (مخصوصاً فیزیک)، و دیگری شیمی. کشف بسیار مهمی در این زمینه در قرن هجدهم صورت گرفت کشف نیروی برق بود. در شیمی مهمترین پیشرفتی که شد، یافتن اسلوبی علمی و دقیق در آزمایشهای شیمیایی بود و نخستین کسی که اصول چنین اسلوبی را معین کرد لاوروازیه^۲ فرانسوی بود (۱۷۴۳ - ۱۷۹۴) که تحقیقات خود را از ۲۷ سالگی آغاز کرد و درباره هوا و ترکیب آب مطالعات مفید نمود و بالاخره به تجزیه آب نایل آمد و اهمیت اکسیژن را نیز در سوختن اجسام دریافت. این دانشمند بزرگ در انقلاب فرانسه کشته شد.

در گیاه شناسی ابتدا ری^۳ انگلیسی (۱۶۲۷ - ۱۷۰۵) و پس از او لینه^۴ سوئدی (۱۷۰۷ - ۱۷۷۸) نباتات را طبقه بندی کردند. و در حیوان شناسی بوفن^۵ فرانسوی بود (۱۷۰۷ - ۱۷۸۸) که بزرگترین علمای این رشته در قرن هجدهم است. علاوه بر ایجاد چندین باغ نباتات و باغ وحش و تأسیس موزه حیوان شناسی در پاریس، دایرة المعارف بزرگی به نام تاریخ طبیعی در چندین جلد نوشت و از این رو از نویسندگان توانای فرانسه نیز بشمار می‌رود.

۲ - ادبیات

پیش از این گفتیم که بکار بردن زبان مادری در نوشتن کتب علمی

۱ - Harvey ۲ - Lavoisier ۳ - Ray یا Wray

۴ - Linné ۵ - Buffon

دشمن بشر، خسیس، زنان دانشمند و بیمار خیالی. مولیر در همان حال که اخلاق و اطوار ناپسند مردان و زنان عصر خویش را انتقاد می‌کرد، روحیات و احوال بشر را نیز بطور کلی مجسم می‌نمود. تأثیرهای فوق همه دارای این خصوصیت می‌باشند.

۵- **لابرویر**^۱ (۱۶۴۵-۱۶۹۶)، از نویسندگان معروف سالهای

آخر پادشاهی لویی چهاردهم است که آثار او نماینده اخلاق و احوال هم‌میهنان و مردم عصر وی است و در آنها فقط احوال و اوضاع اجتماعی فرانسه را در قرن هفدهم می‌توان مطالعه کرد و مجموعه مقالات او به عنوان **طبایع** معروف است.

۶- **فینلون**^۲ (۱۶۵۱-۱۷۱۵)، در نظم و نثر هر دو دست داشت

و مدتی به عنوان معلمی یکی از شاهزادگان در دربار فرانسه بسر می‌برد. کتاب معروف او **سرنشست تلماک**^۳ است که در آن از طرز حکومت فرانسه در دوره لویی چهاردهم انتقاد کرده است.

۷- **سروانتس**^۴ (۱۵۴۷-۱۶۱۶)، از نویسندگان بزرگ اسپانیا

و مؤلف کتاب معروف **دن کیشوت**^۵ است که در آن زندگانی شوالیه‌ها و اشراف اسپانیا را بالحنی تمسخرآمیز وصف کرده است.

در قرن هجدهم ادبیات فرانسه در اروپا نفوذ فراوان حاصل کرد زیرا زبان فرانسه صورت بین‌المللی پیدا کرده بود و در تمام کشورهای بزرگ اروپایی طبقات ممتاز به آموختن آن توجه کامل داشتند و در واقع این زبان وسیله ارتباط معنوی ملل اروپایی بشمار می‌رفت.

۱ - La Bruyère ۲ - Fénelon ۳ - Télémaque

۴ - Cervantes ۵ - Don Quichotte

نویسندگان فرانسه در این قرن بیشتر به بحث در مسائل اجتماعی و سیاسی توجه داشتند و در واقع ادبیات بیشتر وسیله اظهار عقاید سیاسی و انتقاد از اوضاع اجتماعی و طرز حاکومتها و سازمانهای دولتی بود. نویسندگان معروف این دوره که در عین حال از فلاسفه سیاسی نیز بشمار می‌روند عبارتند از:

۱- **مونتسکیو**^۱ (۱۶۸۹-۱۷۵۵)، از فلاسفه و نویسندگان بزرگ فرانسه است که در قرن هجدهم بیش از همه در پیروان راه اصلاحات اجتماعی و سیاسی کوشیده و آثار مشهوری از خود بجا گذارده است.

نخستین کتابی که مایه شهرت وی گردید مجموعه نامدهایی بود به عنوان **نامه‌های ایرانی** که در آن از زبان دو نفر ایرانی آداب و رسوم اجتماعی و عقاید و اخلاق مردم فرانسه و سازمان دولتی آن کشور را انتقاد کرده است.

سیزده سال پس از انتشار این کتاب، مونتسکیو کتاب بسیار گرانبهایی به نام **علل عظمت و انحطاط رومیان** نوشت که در حد خود از شاهکارهای فلسفه تاریخ است. لیکن مهمترین و باارزش‌ترین کتاب مونتسکیو **روح القوانین** اوست که در تألیف آن بیست سال تمام رنج برد. در این کتاب بعد از بحث در انواع حکومتها و قوانین، طرز حکومت انگلیس را که نگاهبان آزادی سیاسی مردم است، بهترین نوع حکومت تشخیص داده و آن کشور را آزادترین کشورها شمرده است. کتاب روح القوانین شهرت فراوان یافت و در آغاز انقلاب راهنمای

۱ - Montesquieu

پیشوایان انقلاب گردید و از این جهت می‌توان آن‌را از ارکان اساسی تحولات اجتماعی و سیاسی فرانسه در قرون معاصر دانست.

۲ - ولتر^۱ (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، بیش از همه نویسندگان فرانسه در خراب کردن بنیان اوضاع اجتماعی عصر خود مؤثر واقع شده و با قدرت قلم و آشنایی که به فلسفه ترقی و تنزل ملل داشت در معاصران خود نفوذ فراوان بدست آورد و بشدت نسبت به ظلم و بیعدالتی و اجحافات امرا و پادشاهان عصر خود اعتراض و مخالفت و ابراز تنقیر کرد چه، در آغاز جوانی از حکومت استبدادی رنج بسیار دید و به جرم سرودن اشعاری در هجوتایب السلطنه فرانسه به زندان باستیل^۲ افتاد و مدت ۱۱ ماه در زندان بسر برد.

ولی چون مدت زندانش بسر آمد نایب السلطنه شهریه‌ای برای او معین کرد. چون ولتر مردی ظریف بود معروف است که در مقام عرض تشکر به نایب السلطنه چنین گفت:

«از مراحم عالی که بار وجه معیشت چاکر را بعهده گرفته‌اند سپاسگزار است، ولی استدعا دارد که از این پس در تهیه منزل او به خود زحمتی ندهند» و مقصود او از منزل اشاره به زندان باستیل بود. پس از آن چندی در انگلستان بسر برد و در آنجا به اکتشافات علمی نیوتن و فلسفه لاک آشنا شد و آزادی سیاسی مردم انگلستان را به چشم دید.

در سال ۱۷۵۰ به دعوت پادشاه پروس به دربار وی رفت و مدت

سه سال در خدمت آن پادشاه بسر برد و پادشاه با او مانند دوستی رفتار می‌کرد چنانکه در قصر خود عمارتی پایین تر از عمارت خصوصی خویش برای وی معین کرده بود و با وی غذا صرف می‌کرد و در این مدت تنها وظیفه ولتر این بود که در آنچه پادشاه به زبان فرانسه می‌نوشت از لحاظ ادبی نظر کند، و او را راهنمایی نماید. این تقرب ولتر سبب شهرت فوق‌العاده وی گردید بحدی که او را (شاه ولتر) می‌خواندند. با این همه طبع زودرنج ولتر ملازمت شاه را تحمل نتوانست و در

۱۷۵۳ میان او و شاه بهم خورد و ولتر به فرانسه باز گشت ولی چون پادشاه فرانسه به او خوشبین نبود ناچار برای اینکه از خطر توقیف و از حبس برکنار باشد، در مزرعه‌ای نزدیک مرز فرانسه و سویس مسکن گزید و بیست و سه سال باقی عمر را در آنجا بسر برد و با نوشتن تأثیر (نمایشنامه) و رمان و تاریخ و منظومه و مقالات به نشر عقاید و آرای خود پرداخت. از مهمترین آثار او کتاب: **تاریخ شارل دوازدهم** و **قرن لویی چهاردهم** و **بحث در اخلاق ملل** است.

۳- روسو (۱۷۱۲-۱۷۷۸) - **ژان ژاک روسو**^۱، پسر ساعت‌سازی فقیر از اهل ژنو بود که روزگار جوانی او به فقر و پیریشانی گذشت و این امر او را نسبت به وضع اجتماعی زمان خود بدبین ساخت و معتقد گردانید که باید اساس حکومت و اوضاع اجتماعی را تغییر داد. در تحت تأثیر این عقیده رساله‌ای به عنوان **اصل عدم تساوی بشر** نوشت و قسمتی از افکار سیاسی و اجتماعی خویش را به وسیله آن اظهار کرد. از آن مهمتر در سال ۱۷۶۲ کتاب مشهور **قرارداد اجتماعی** را انتشار داد و

در آن ثابت نمود که هیئت اجتماعی واقعی هیئتی است که همه در آن آزاد و بایکدیگر برابر باشند و اداره و حاکمیت آن را عموم مردم در دست بگیرند و افرادی که در اقلیتند از اراده اکثریت پیروی کنند. این عقیده او موجب تأسیس جمهوری اول فرانسه گردید.

کتاب دیگر روسو **امیل**^۱ است که در آن از تربیت کودکی به نام امیل صحبت می‌کند و از پرهیزگاری و شرافت و احترام به خانواده طرفداری و ستایش می‌نماید.

نویسندگان دایرةالمعارف - در سال ۱۷۵۱ جلد اول کتابی در فرانسه منتشر شد شامل مقالاتی به ترتیب حروف الفبا به قلم یک‌عده از حکما و فضلا که غرض از تألیف و نشر آن گرد آوردن جمیع فرهنگ بشری در یک جا، و عمومیت دادن آنها در میان مردم بود. اسم آن کتاب را **دایرةالمعارف** گذاشته بودند و ریاست هیئت تحریریه آن را حکیمی داشت به نام **دیدرو**^۲.

دیدرو (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴)، پسر چاقوسازی فرانسوی بود و در قوت بیان و سرعت انتقال و درک مسائل مشکل و دریافتن مطالب تازه کمتر نظیر داشت. در تدوین دایرةالمعارف او را همکار و معاونی بود به نام **دالامبر**^۳ که مقدمه کتاب و قسمتی از مقالات ریاضی و علوم طبیعی آن به قلم اوست. غرض دیدرو و دیگر نویسندگان دایرةالمعارف بیش از همه، آشنا کردن عامه بود به فرهنگ عمومی و تربیت افکار و اذهان، و برای آنکه طرف اعتراض مأموران دولت قرار نگیرد در مسائل مذهبی از حد عقاید عامه تجاوز نمی‌کردند لیکن در تقریر مسائل علمی و اجتماعی

۱ - Emile ۲ - Didérot ۳ - D'Alambert

مقالات را طوری ترتیب می‌دادند که راه بحث و نظر بر عموم خوانندگان در خصوص اوضاع زمان باز باشد و اساس تقلید و تعبد تزلزل پذیرد. با این همه دایرةالمعارف بیست و یک سال طول کشید، زیرا دیدرو در ضمن تألیف دوبار به عنوان اینکه مردم را بر ضد خدا و شاه تحریک می‌کند توقیف شد و سرانجام در سال ۱۷۷۲ تألیف آن پایان رسید.

ادبیات آلمان - در میان نویسندگان و شعرای آلمان در قرن هجدهم دو تن از همه مشهورترند:

۱- **گوته**^۱ (۱۷۴۹ - ۱۸۳۲)، که ایام جوانی را در شهرهای **لاپزیک**^۲ و **استراسبورگ**^۳ به تحصیل حقوق گذرانید و چون به درجه دکترای نایل آمد دل بر ادبیات بست. شاهکار او سرگذشت **ورتور**^۴ است که در ۱۷۷۴ انتشار داده است. گوته در تمام رشته‌های ادبی، در نظم و نثر و تئاتر نویسی و داستان‌سرایی استاد بود و از علوم طبیعی و گیاه‌شناسی نیز اطلاع کامل داشت.

در سال ۱۸۰۸ ناپلئون امپراطور فرانسه وی را دیدار کرد و ساعتی چند در صحبت او گذرانید و او را نشان لژیون دونور^۵ از نشانهای عالی فرانسه اعطا نمود.

۲- **شیلر**^۶ (۱۷۵۹-۱۸۰۵)، پسریکی از جراحان ارتش آلمان و از طبقات پایین اجتماع و تحصیلات او بیشتر در فلسفه و طب و حقوق بود و به علت سختی‌هایی که در زندگی دیده بود یکچند افکاری مخالف

۱- Goethe ۲- Leipzick ۳- Strasbourg

۴- Werther ۵- Légion d'honneur

۶- Schiller

نوع بشر داشت و به انسان به دیدهٔ خصومت می‌نگریست تا عاقبت با مطالعهٔ کتب فلسفی و تاریخی در عقاید او تغییراتی پدید آمد و خصومتی که نسبت به نوع بشر داشت از خاطر وی دور گشت. از آثار معروف وی نمایشنامه‌های: *ماری استوارت*، *ژاندارک* و *ویلهم تل* است که جملاکی حاکی از عقاید فلسفی اوست.

پایان